

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)



(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)



(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلُ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا

مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

جلسه ی اول

(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

سخن آغازین

سلسله‌ی شریف انبیاء الهی از جنابانِ
(آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی)

(علی نبینا و آله و علیهم السلام)

آغاز شده و به

(محمد مصطفی)

(صلی الله علیه و آله)

ختم می‌گردد.

(وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)
(إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ)
(وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ)

آن زمانی را یاد کن که عیسی ابن مریم به بنی اسرائیل گفت:
من رسول خدا بر شما هستم و تصدیق کننده‌ی تورات،
و بشارت دهنده به پیامبری که:
بعد از من خواهد آمد و نام او احمد است.

با تدبر در آیات (قرآن کریم)،

این حقیقت برای ما آشکار می‌شود که:

انبیاء الهی، حامل یک پیام واحد،

و ابلاغ‌کننده‌گان یک حقیقت واحدند.

و علت این که:

(انبیاء الهی، حامل یک پیام واحد)

(و ابلاغ کننده گان یک حقیقت واحدند)

این است که:

مخاطب انبیاء الهی، (انسان) است؛

و (انسان) همواره (انسان) است.

حال اگر سوال شود که:

نقش (تاریخ) در (سیر انسان) چیست؟

یا به تعبیر دیگر،

(انسان) در (گذر تاریخ) چه تغییری کرده است؟

پاسخ این است که:

(انسان یا بشریت) در گذر (تاریخ)

از (دوران نوزادی) زندگی را آغاز کرده،
و به (دوران کودکی) و سپس،
(نوجوانی و جوانی و میانسالی و کهنسالی)
رسیده است.

از طرفی (انبیاء الهی، حامل یک پیام واحد)
(و ابلاغ کننده گان یک حقیقت واحدند)

(روح دعوت انبیاء، واحد است)

اما نحوه‌ی سخن گفتن، و ابلاغ این (روح واحد)
به (نوزاد، کودک، نوجوان، جوان، میانسال و کهنسال)
متفاوت است.

گویا هر اندازه که **(بشریت)**
از **(دوران نوزادی و کودکی)** به سوی
(نوجوانی و جوانی و میانسالی و کهنسالی)
سیر می‌کند؛

دعوت نیز از **(سادگی به پخته‌گی)**
و از **(اجمال به تفصیل)** بدل می‌شود.

و زمانی که **(بشریت نه بشر)**،
به اوج فهم و کمال می‌رسد،

خداوند عالم،
(محمد مصطفی) (صلی الله علیه و آله) را مبعوث کرده،
او را **(خاتم پیامبران)** نام می‌نهد.

اما تازه آغاز راه است؛

(رسول خدا) (صلی الله علیه و آله)

راهی سخت و طولانی در پیش دارد.
23 سال رنج و مشقت تبلیغ دین الهی،
در دیاری سخت،
با انسانهایی جاهل و سرسخت.

نگاهی به اوضاع دوران

پیامبر اکرم

زمانی طولانی از آمدن انبیاء الهی گذشته،
رشته‌ی دین پاره شده،
و ایمان و یقین بر باد رفته است.

(امیرالمؤمنین) (علیه افضل صلوات المصلین)،

این دوران را **(دوران جاهلیت)** نامیده،
و در توصیف آن می‌فرماید:

خداوند پیامبرش را در زمانی فرستاد که:

(النَّاسُ فِي فِتْنٍ اُنْجَذَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ)
(وَ تَزَعَّعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ)

مردم در فتنه‌هایی گرفتار بودند که:
رشته دین در آن گسسته،
و ستونهای ایمان و یقین متزلزل شده بود.

(وَ اِخْتَلَفَ النَّجْرُ وَ تَشَتَّتَ الْأَمْرُ)

اصل و ریشه دگرگون گشته،
و امور مردم پراکنده و متشتت بود.

(نَجْر): في (النهاية): النجر: الطبع و الأصل.
(نَجْر) به معنی اصل و ریشه و بنیاد و گاه به معنی اصلاح کردن و تراشیدن و شکل و هیأت نیز آمده است و نَجَار را به همین سبب نجار می گویند .

(وَ ضَاقَ الْمَخْرَجُ وَ عَمِيَ الْمَصْدَرُ)

و راه نجات بسته،
و مسیر بازگشت، ناپیدا بود.

(فَالْهُدَىٰ خَامِلٌ وَ الْعَمَىٰ شَامِلٌ)

هدایت فراموش شده و بی ارزش،
و گمراهی و نابینایی، همه را فرا گرفته بود.

(عُصِيَ الرَّحْمَنُ وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ)

خداوند رحمان معصیت می شد؛
و شیطان یاری می گردید.

(وَ خُذِلَ الْإِيمَانُ فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ)

و ایمان بدون یار و یاور مانده،
و ارکان آن فرو ریخته بود.

(وَ تَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ)
(وَ دَرَسَتْ سُبُلَهُ وَ عَفَتْ شُرُكُهُ)

نشانه‌های ایمان ناشناخته مانده،
و طرق آن کهنه و ویران گشته،
و شاهراه‌هایش ناپیدا بود.

(أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ)
(فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ)

شیطان را اطاعت کرده،
و در مسیر خواسته‌های او گام بر می‌داشتند؛
در آبشخور شیطان وارد شده،
و از آن سیراب می‌گشتند.

(بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ وَ قَامَ لِيَوَاؤُهُ)

به وسیله آنها نشانه‌های شیطان آشکار،
و پرچم وی به اهتزاز در آمده بود.

(فِي فِتْنٍ دَاسَتْهُمْ بِأُخْفَافِهَا)
(وَوَطَّئَتْهُمْ بِأُظْلَافِهَا وَ قَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا)

مردم در فتنه‌هایی گرفتار بودند که:
با پای خویش آنان را لگدمال نموده،
و با سُمِّ خود آنها را له کرده بود؛
و همچنان (این هیولای فتنه) بر روی پای خود
ایستاده بود.

(فَهُمْ فِيهَا تَائِهُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ)

آنها در میان فتنه‌ها گم گشته و سرگردان و نادان و فریب خورده بودند.

(فِي خَيْرِ دَارٍ وَ شَرِّ حَيْرَانٍ)

در (کنار) بهترین خانه،
(خانه خدا و سرزمین انبیای بزرگ)
زندگی داشتند،
ولی با همسایگانی که بدترین همسایگان
بودند.

(نَوْمُهُمْ سُهُودٌ وَ كُحْلُهُمْ دُمُوعٌ)

هرگز استراحت و آرامشی نداشتند؛
و هیچ‌گاه اشک چشمانشان خشک نمی‌شد.

(بَارِضٍ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَ جَاهِلُهَا مُكْرَمٌ)

در سرزمینی می زیستند که:
دهان عاملش بسته شده بود،
و جاهلش گرامی بود.

طرح یک چالش اساسی

(رسول خدا) (صلی الله علیه و آله)

در ادامه‌ی سلسله‌ی جلیله‌ی انبیاء الهی،
و تکمیل کننده‌ی راه آنان است.

اما یک پرسش و چالش اساسی وجود دارد،
و آن این است که:

چرا بشریت،
از دستورالعملی که انبیاء
برای هدایت آورده‌اند،
بهره‌ی لازم را نبرده است؟

چرا کار به جایی رسیده است که:
مردم گرفتار فتنه‌ها گشته و تابع شیطان شده‌اند؟

رها کردن رحمان و کهنه شدن ایمان،

پاره شدن رشته‌ی دین،

تزلزل ستونهای ایمان و یقین،

بسته شدن راه فرار از فتنه‌ها و تغییر اصول،

و گم شدن هدایت، نتیجه‌ی چیست؟

(دین) برای (هدایت بشر) آمده است.

اما چالش اساسی تمامی دوران‌ها،
و خصوصا دوران ما این است که:

چه امر یا اموری،

موجب (بی‌اثر شدن دین) می‌گردد؟

و بدتر از آن چه امر یا اموری موجب می‌گردد که:

(دین در مسیر گمراهی به کار گرفته شود)

هدف ما از این گفتار،
بررسی تاریخی دوران جاهلیت،
یا هر دوره‌ی دیگر نیست؟
قصد ما از طرح این مبحث دسترسی به
حقیقتی است که بتوانیم برای زمانه‌ی
خودمان از آن استفاده کنیم.

ما از خودمان سوال می‌کنیم:
چه اتفاقی برای دعوت انبیاء افتاده که:

از زمان پذیرش دین توسط بشر،
(دشمن اصلی انبیاء، دینداران هستند)

دشمن اصلی جناب موسی

(علی نبینا و آلہ و علیہ السلام)

یهودیان بودند.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُونَنِي

وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

(سوره ی صف آیه 5)

دشمن اصلی جناب عیسی

(علی نبینا و آلہ و علیہ السلام)

هم یهودیان بودند.

(وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ)
(يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ)
(مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ)
(وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ)
(فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ)
(سوره ی صف آیه 6)

یکی از دشمنان اصلی پیامبر اکرم

(صلی الله علیه و آله)

هم یهودیان بودند.

(لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا)

(الْيَهُودَ وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا)

(سوره ی مائده آیه 82)

ما از خودمان سوال می‌کنیم:
چه اتفاقی برای دین خدا افتاده که:

در سال 61 قمری

یعنی 51 سال بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
جانشین بر حق ایشان و امام زمان و نوه رسول خدا،
به دست دینداران و مسلمانان،
و نه حتی یهودیان و مسیحیان و کافران،
به فجیع‌ترین شکل در دشت کربلا به شهادت می‌رسد؛
و خاندان رسول اکرم به اسارت می‌روند.

در این ایام،
که روزهای عزاداری اباعبدالله الحسین است،
به دنبال دسترسی به این چالشها هستیم؛
و عنوان این مبحث را
(عاشورا، عبرتها و میزانشا)
گذاشتیم.

قصدمان این است که:

ابتدا از تاریخ عبرت بگیریم،
و در قدم بعد میزان و ترازوی پیدا کنیم،
تا خودمان را بسنجیم و مراقبت کنیم.

قصدمان این است که:
از خودمان سوال کنیم که:

مبادا ما هم در **(توهم دینداری)**،
همان یهودیان و مسیحیان و مشرکینی باشیم که:
به دشمنی با دین خدا برخاستند!

در (سوره‌ی اعراف آیه‌ی 44 و 45)

از گفتگویی بین اهالی جنت،
و اهل آتش سخن گفته می‌شود.

پس از این گفتگو، خطاب می‌آید که:

(لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ)

لعنت الله تعالى بر ظالمان باد!

اگر سوال کنیم که:
مقصود از (ظالمان) چه کسانی هستند؟
ادامه‌ی آیه پاسخ می‌دهد:

(الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)
(وَيَنْعُونَهَا عِوَجًا)
(وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ)

(ظالمان) کسانی هستند که:

1- (الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ)

راه خدا را سد می کنند.

2- (وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا)

آن را کج نشان می دهند.

3- (وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ)

و به آخرت کافرند و ایمان ندارند.

قصدمان این است،
مراقبت کنیم از این که:

مبادا به اسم دین،
(راه دین خدا را سد کرده باشیم)

ما تصور می‌کنیم:

(مخاطب بیانات قرآنی دیگرانند)

دیگرانی که:

گاه گمراهند و گاه هدایت یافته.

گاه اهل سعادتند و گاه اهل شقاء.

ما به این حقیقت مهم توجه نداریم که:

(قرآن کریم، کتاب ذکر انسان است)

(لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ)

کتابی (با عظمت) را به سوی شما نازل کردیم که
ذکر شما در آن است.

پس چرا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟

(سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی 10)

تدبر در این حقیقت که:

(قرآن کریم، کتاب ذکر انسان است)

دریچه‌ی دیگری را به روی انسان باز می‌کند،
تا در قرآن، با **(نگاهی دیگر)** تدبر و تعمق کند.

(نگاهی) از جنس **(نگاه در آینه)**

در این نگاه،

(قرآن کتابِ داستانِ گذشتگان نیست)

(گرچه داستانِ گذشتگان هم در قرآن هست)

بلکه (قرآن کتابِ انسان) است.

در این نگاه، قرآن،
کتاب شخصی فرد انسانها است.
کتابی که:

مخاطب،
(خود را در آن جستجو می‌کند)

(قرآن، سفرنامه‌ی انسان است)

سفرنامه‌ای که گاهی در قالب عناوین است.

عناوینی همچون:

(متقیان و مومنان و شاکران و صالحان و ...)

(یا مشرکان و کافران و منافقان و فاسقان)

(و ظالمان و مکذبان و ...)

و گاهی این سفرنامه،
در قالب اسامی اشخاص،
و بیان خصوصیت آنها است؛
اشخاصی مانند:

(نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و ...)
(یا ابلیس و فرعون و هامان و قارون و ...)

و گاهی نیز این سفرنامه،
در قالب گروه‌ها
و بیان خصوصیت آنها است؛
گروه‌هایی مانند:

(ملائکه و شیاطین)

(قرآن، سفرنامه‌ی انسان است)

مسیر انسان،

و چگونگی پیمودن این مسیر را بیان می‌کند.

(جنبه‌های مختلف شخصیت انسان) را

در راستای (سعادت یا شقاء) معرفی می‌کند.

قرآن، میزانی را در اختیار می‌گذارد تا
هرکس جایگاه خود را بیابد که آیا:

(موسی است یا فرعون) / (ابراهیم است یا نمرود)
(هارون است یا قارون) / (ملک است یا شیطان)

و خلاصه این که (سعید است یا شقی)

(موسی و فرعون) / (ابراهیم و نمرود)

(هارون و قارون) / (ملک و شیطان)

حقایقی در جان انسان،

و جنبه‌های مختلف وجود انسان هستند.



(و قرآن، سفرنامه‌ی انسان است)

ذکر موسی بند خاطرها شدست
کین حکایتهاست که پیشین بُدست
ذکر موسی بهر روپوشست لیک
نور موسی نقد تست ای مرد نیک
موسی و فرعون در هستی تست
باید این دو خصم را در خویش جست

در این ایام به دنبال جستجوی خویشتن هستیم.
به دنبال ملاکها و میزانهای قرآنی هستیم تا بیابیم:

(موسی هستیم یا فرعون)

(ابراهیم هستیم یا نمرود)

(هارون هستیم یا قارون)

(ملک هستیم یا شیطان)

(موسی و فرعون) / (ابراهیم و نمرود)

(هارون و قارون) / (ملک و شیطان)

حقایقی در جان انسان،

و جنبه‌های مختلف وجود انسان هستند.



(و قرآن، سفرنامه‌ی انسان است)

این گفتار را تقدیم می‌کنیم به کسی که:
تمامی هستی خویش را در راه هدایت بشر تقدیم کرد.

خنک آن قماربازی که بباخت هرچه بودش
بنمادش هیچ الا هوس قمار دیگر

پایان جلسه ی اول

(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

آراست کردگار چو بازار کربلا
شاه شهید گشت خریدار کربلا
چون نافه‌ی ختن به مشامم رسد هنوز
بوی عبیر از در و دیوار کربلا
شد بلبلان باغ پیمبر، شکسته بال
باد خزان وزید به گلزار کربلا
بس که نهفته گشته در آن خاک، گلرخان
مرغ دلم شده است گرفتار کربلا
خم گشت قدّ شاه چو آن اکبر جوان
بنمود رخ به عرصه‌ی خونخوار کربلا

از بهر آن که آب ننوشتند اهل بیت
کردند قطع، دست علمدار کربلا
با حکم ابن سعد و به خشنودی یزید
آتش زدند خیمه‌ی سردار کربلا
کردند کوفیان دغا از ره جفا
زنجیر کین به گردن بیمار کربلا
آل علی به دست لعینان، اسیر شد
ضرغام، دست بسته و روبه، دلیر شد

شب اول محرم
(مسلم بن عقیل)

اگرچه بر سر دارم میا به کوفه حسین
هنوز زمزمه دارم میا به کوفه حسین
سلام من به تو ای آفتاب هستی بخش
چراغ محفل تارم میا به کوفه حسین
نوشته‌ام که بیائی ولی به صفحه خاك
به اشك خود بنگارم میا به کوفه حسین
میان کوفه غریبانه می‌زنم فریاد
امید و صبر و قرارم! میا به کوفه حسین
به سنگساری مهمان اگرچه می‌کوشند
امام آینه دارم! میا به کوفه حسین

در این دیار به سرنیزه لاله می‌چینند
گلِ همیشه بهارم میا به کوفه حسین
بیا به همره زینب از این سفر برگرد
امید جان فکارم میا به کوفه حسین
برای آن که نگردي تو بی علی اکبر
دمادم است شعارم میا به کوفه حسین
نشسته حرمله در انتظار اصغرِ تو
بین که واهمه دارم میا به کوفه حسین
پیام آخر مسلم برای تو این است
گذشته کار ز کارم میا به کوفه حسین
به گریه گفت "وفائی" ز مسلم بن عقیل
به درد و غصه دچارم میا به کوفه حسین

السَّلَامُ عَلَى وَليِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى خَليلِ اللَّهِ وَ نَجِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابنِ صَفِيهِ؛
السَّلَامُ عَلَى الحُسَيْنِ المَظْلُومِ الشَّهِيدِ؛
السَّلَامُ عَلَى أسيرِ الكُرَباتِ وَ قَتيلِ العَبْرَاتِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)



(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)



(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا

مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

جلسه‌ی دوم

(عاشورا، عبرت‌ها و میزانشا)

(آنچه گذشت)

در جلسه‌ی گذشته گفتیم:

قصدمان از طرح مبحث

(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

این است که:



ابتدا از تاریخ عبرت بگیریم.

و در قدم بعد میزان و ترازوی پیدا کنیم،
تا خودمان را بسنجیم و مراقبت کنیم،
و از خودمان سوال کنیم که:

آیا ما دینداریم؟

یا در **(توهم دینداری)** به سر می‌بریم!

قصدمان این است،
مراقبت کنیم از این که:

مبادا به اسم دین،
(راه دین خدا را سد کرده باشیم)

قصدمان این است مراقبت کنیم،
مبادا جزء کسانی باشیم که:

(الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ)

راه خدا را سد می کنند.

(وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا)

آن را کج نشان می دهند.

ما از خودمان سوال می‌کنیم:
چه اتفاقی برای دعوت انبیاء افتاده که:

از زمان پذیرش دین توسط بشر،
(دشمن اصلی انبیاء، دینداران هستند)

و مبادا که ما هم در (توهم دینداری)
جزء همین گروه باشیم!

ما از خودمان سوال می‌کنیم:

چرا بشریت، از دستورالعملی که
انبیاء برای هدایت آورده‌اند،
بهره‌ی لازم را نبرده است؟

و مبادا که ما هم در **(توهم بهره بردن)**
باشیم و هیچ بهره‌ای نبرده باشیم!

چرا کار به جایی رسیده است که:
مردم گرفتار فتنه‌ها گشته و تابع شیطان شده‌اند؟

رها کردن رحمان و کهنه شدن ایمان،

پاره شدن رشته‌ی دین،

تزلزل ستونهای ایمان و یقین،

بسته شدن راه فرار از فتنه‌ها و تغییر اصول،

و گم شدن هدایت، نتیجه‌ی چیست؟

(دین) برای (هدایت بشر) آمده است.

اما چالش اساسی تمامی دوران‌ها،
و خصوصا دوران ما این است که:

چه امر یا اموری،

موجب (بی‌اثر شدن دین) می‌گردد؟

و بدتر از آن چه امر یا اموری موجب می‌گردد که:

(دین در مسیر گمراهی به کار گرفته شود)

(ادامه‌ی سخن)

در جلسه‌ی گذشته گفتیم:

(رسول خدا) (صلی الله علیه و آله)

در ادامه‌ی سلسله‌ی جلیله‌ی انبیاء الهی،
و تکمیل کننده‌ی راه آنان است.

اما یک پرسش و چالش اساسی وجود دارد،
و آن این است که:

چرا کار به جایی رسیده است که:
مردم گرفتار فتنه‌ها گشته و تابع شیطان شده‌اند؟

رها کردن رحمان و کهنه شدن ایمان،

پاره شدن رشته‌ی دین،

تزلزل ستونهای ایمان و یقین،

بسته شدن راه فرار از فتنه‌ها و تغییر اصول،

و گم شدن هدایت، نتیجه‌ی چیست؟

شاید بخش پایانی کلام نورانی

(امیرالمومنین) (علیه السلام)

پاسخی برای این پرسش باشد.

بخش پایانی کلام نورانی

(امیرالمومنین) (علیه السلام)

به دلیل تبدیل شدن یک دوران،
به (دوران جاهلیت) اشاره می‌کند.

(بَارِضٍ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَ جَاهِلُهَا مُكْرَمٌ)

(رسول خدا) (صلی الله علیه و آله)

در سرزمینی مبعوث شد که:

(بَارِضٍ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَ جَاهِلُهَا مُكْرَمٌ)

(دهان عالم آن سرزمین بسته شده)

(و جاهلش گرامی بود)

ورود یک جامعه به

(دوران جاهلیت)،

نتیجه‌ی

(بسته شدن دهان عالم)

و (گرامی بودن جاهل) است.

(یک تذکر مهم)

مقصود از **(عالم)** کسی است که:
وقتی کاری را به عهده می‌گیرد،
(دانش لازم) برای انجام آن کار را دارد.

و **(جاهل)** کسی است که:
(دانش لازم) برای کاری را ندارد،
ولی آن کار را به عهده گرفته است.

پس (عالم مطلق و جاهل مطلق) وجود ندارد.

و انسانها در کاری که:

(دانش لازم) برای انجام آن را دارند (عالمند)؛

و در کاری که:

(دانش لازم) برای انجام آن را ندارند (جاهلند).

و هر انسانی:

(در یک یا چند امر محدود عالم است)

(و در بسیاری از امور جاهل است)

(امیرالمومنین) (علیه السلام)

دلیل تبدیل شدن یک دوران،

به (دوران جاهلیت) را

(بسته شدن دهان عالم و گرامی داشتن جاهل)

بیان می کند.

(بَارِضٍ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَ جَاهِلُهَا مُكْرَمٌ)

رها کردن رحمان و کهنه شدن ایمان،
پاره شدن رشته‌ی دین،
تزلزل ستونهای ایمان و یقین،
بسته شدن راه فرار از فتنه‌ها،
تغییر اصول، و گم شدن هدایت، نتیجه‌ی
(بسته شدن دهان عالم و گرامیداشت جاهل)
است.

اگر در جامعه‌ای

(سیاست) در دست (غیر سیاستمدار)

(اقتصاد) در دست (غیر اقتصاددان)

(فرهنگ) در دست (غیر فرهنگی)

و خلاصه هر امری از امور آن جامعه،

در اختیار کسانی باشد که:

(در زمینه‌ی آن امر، دانش لازم ندارند)

این جامعه در (دوران جاهلیت) به سر می‌برد.

حال سوال دیگر این است که:
آیا (دانش لازم برای انجام کاری)
کفایت می‌کند؟

یا (شایستگی لازم برای انجام یک کار)
علاوه بر (دانش لازم)
به امور دیگری هم نیاز دارد؟

برای دسترسی به پاسخ این سوال،
به یک نمونه‌ی قرآنی،
و یک نمونه‌ی روایی،
توجه فرمایید!

(پیک مثال قرآنی)

در داستان یوسف (علی نبینا و آله و علیه السلام)

زمانی که ملک از قدر و منزلت یوسف آگاه می‌شود،
و برای او جایگاه و منزلت مهمی را در نظر می‌گیرد،
جناب یوسف این کلام را بر زبان می‌آورد:

(قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ)

به تحلیل این کلام توجه فرمایید!

(قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ)

یوسف (علی نبینا و آلہ و علیہ السلام)

از ملک در خواست می کند که او را
به سمت (حفظ و اداره‌ی دارائیهای کشور مصر) برساند.
سپس علت این درخواست را اینگونه اعلام می کند:

(إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ)

(إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ)

دلیل یوسف (علی نبینا و آله و علیه السلام)

از درخواست سمت

(حفظ و اداره‌ی دارائیهای کشور مصر)

این است که یوسف دارای دو خصوصیت است:

(حفیظ بودن / علیم بودن)

(حفظ و اداره‌ی دارائی)

به دو خصوصیت نیازمند است:

(حفیظ بودن):

مدیر دارائیا باید آن را حفظ کند،

و از دستبرد زدن و حیف و میل کردن آن مبرا باشد.

(علیم بودن):

و علاوه بر آن باید
دانش و علم این کار را هم داشته باشد.
ادامه‌ی داستان نشان می‌دهد که

یوسف (علی نبینا و آله و علیه السلام)

علاوه بر دانش حفظ دارائیها،
به دانش کسب دارائی هم آگاه بود.

نکته‌ی دیگر این است که:

(حفیظ و علیم) (صیغهی مبالغه) هستند.

یکی از استعمالات **(صیغهی مبالغه)**

بیان این مطلب است که این صفت،

(در حد کمال) در صاحب آن وجود دارد.



معنای **(صیغهی مبالغه)** بودن **(حفیظ و علیم)**

این است که:

یوسف (علی نبینا و آله و علیهم السلام)

در مجهز بودن به صفت

(حفظ دارائی و دانش حفظ آن)

فقط مجهز به این دو صفت نبود،

بلکه این دو صفت،

(در حد کمال) در او وجود داشت.

نکته‌ی دیگر این است که:

یوسف (علی نبینا و آله و علیهم السلام)

در توصیف توانایی خود برای این مسئولیت،
(حفیظ بودن) را بر (علیم بودن) مقدم می‌کند؛
دلیل این تقدیم این است که:

برای (حفظ و اداره‌ی دارائی)
دانش، امری لازم است؛ اما قبل از دانش،
داشتن صفت اخلاقی (حفیظ بودن) لازم است.

چه بسا دانای به کاری که:
بعد از پذیرش مسئولیت،
از آن برای منافع شخصی یا گروهی خود بهره ببرد.

پس مهمتر از توجه کردن به:
(دانش لازم برای انجام کاری)

توجه به:

(شایستگی لازم برای انجام آن کار)
در اولویت قرار دارد.

داشتن صفت اخلاقی (حفیظ بودن)
در درجه‌ی اول اهمیت است.
گرچه (علیم بودن) لازمه‌ی کار است.

توجه کنید!

مقصود از قرار دادنِ

(حفیظ بودن)

در درجه‌ی اول اهمیت،

(امر زمانی) نیست.

(علیم بودن و حفیظ بودن)

هر دو و هم زمان برای انجام کار لازمند.
و در صورت نبودن هر یک از این دو خصوصیت،

شایستگی لازم

برای سپردن مسئولیت مالی وجود ندارد.

مقصود فقط

اولویت و اهمیت (حفیظ بودن) است.

(پیک مثال روایی)

در کتاب شریف کافی،
(ط - دارالحدیث، ج 1، ص: 114)

امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله
سخنی را نقل می کنند که:
اصلی مهم در این سخن گرانقدر وجود دارد.

به این روایت شریف و شرح آن توجه فرمایید!

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا،

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟

قَالَ: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ،

فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ.

امام صادق عليه السلام

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ،

قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ؛
مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا.

پیامبر اکرم فرمودند:
فقیهان امین پیامبران هستند،
تا وقتی که:

(در دنیا داخل نشوند)

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ!
وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوال شد:
(داخل شدن آنها در دنیا) یعنی چه؟
رسول اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ دادند:

قَالَ: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ،
فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ دادند:

(داخل شدن آنها در دنیا) یعنی:

تبعیت کردن از سلطان؛

پس زمانی که چنین کردند،

برای **(حفظ)** دینتان از آنان دوری کنید!

(فقیه) کسی است که:

(دارای فهم عمیق از دین) است.

پس دانش لازم را برای بیان نظر دین دارد.

اما از دید رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشتنِ

(دانش لازم را برای بیان نظر دین)

کافی نیست.

بلکه به صفت دیگری هم نیاز است.

(فقیه) دارای (فهم عمیق از دین) است.

اما برای این که

برای (بیان نظر دین) صلاحیت داشته باشد؛

به صفت دیگری هم نیازمند است.

این صفت (داخل نشدن در دنیا) است.

و اگر سوال کنیم:

(داخل شدن در دنیا) یعنی چه؟

پاسخ این است که:

(داخل شدن در دنیا) یعنی:

(تبعیت کردن از سلطان)

توضیحی از بیان
شهید ثانی درباره‌ی
(تبعیت از سلطان)

جناب شهید ثانی (رحمه الله)
در کتاب شریف منیة المرید،
(باب اول در آداب معلم و متعلم)
(قسم اول در آداب آنها نسبت به خویشان)
در صفت پنجم معلم و متعلم می‌فرماید:

أن يكون عفيف النفس عالي الهممة،
منقبضا عن الملوك و أهل الدنيا لا يدخل إليهم طمعا.

پنجمین صفت معلم و متعلم این است که:
عفت نفس و همت عالی داشته باشد،
و از پادشاهان و اهل دنیا دوری گزیده،
(به خاطر طمع به آنچه نزد آنها است)
به آنان نزدیک نشود.

جناب شهید ثانی (رحمه الله)

بعد از توضیحی پیرامون این مطلب،
به روایت مورد بحث ما اشاره کرده سپس می‌فرماید:

و اعلم أن القدر المذموم من ذلك،
ليس هو مجرد اتباع السلطان.

بدان که آن مقدار از **(تبعیت کردن از سلطان)**
که مذمت شده است، صرف تبعیت کردن نیست.

بل اتباعه ليكون توطئة له و وسيلة إلى:

ارتفاع الشأن،

و الترفع على الأقران:

و عظم الجاه و المقدار،

و حب الدنيا و الرئاسة و نحو ذلك.

آن مقدار از **(تبعیت کردن از سلطان)**
که مذمت شده است، تبعیتی است که
مقدمه و وسیله‌ای است برای:

(ارتفاع الشأن / بالا رفتن جایگاه)
(الترفع علی الأقران / برتری بر هم صنفان)
(عظم الجاه و المقدار / دسترسی به مقام و جایگاه بالا)
(حب الدنيا و الرئاسة / حب دنیا و ریاست)
و مانند اینها باشد.

أما لو اتبعه ليجعله:

وصلة إلى إقامة نظام النوع و إعلاء كلمة الدين؛
و ترويج الحق و قمع أهل البدع؛
و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و نحو ذلك؛

اما اگر این تبعیت به دلایل زیر باشد:

(اصلاح نظام زندگی انسانها)

(بالا بردن پیام و سخن دین)

(ترويج حق و کوتاه کردن دست اهل بدعت)

(امر به معروف و نهی از منکر) و مانند اینها.

فهو من أفضل الأعمال؛
فضلا عن كونه مرخصا.

این تبعیت نه تنها جایز است،
بلکه:

(از برترین اعمال است)

و بهذا يجمع بين ما ورد من الذم،
و ما ورد أيضا من الترخيص في ذلك.

و به این ترتیب می‌توان بین روایاتی که:
(**تبعیت از سلطان**) را مذمت کرده،
و روایاتی که آن را مدح کرده‌اند؛ جمع کرد.

جمع بندی سخن

ورود یک جامعه به

(دوران جاهلیت)،

نتیجه‌ی

(بسته شدن دهان عالم)

و (گرامی بودن جاهل) است.

(عام مطلق و جاهل مطلق) وجود ندارد.

انسانها در کاری که:

(دانش لازم) برای انجام آن را دارند (عالمند)؛

و در کاری که:

(دانش لازم) برای انجام آن را ندارند (جاهلند).

اگر در جامعه‌ای

(سیاست) در دست (غیر سیاستمدار)

(اقتصاد) در دست (غیر اقتصاددان)

(فرهنگ) در دست (غیر فرهنگی)

و خلاصه هر امری از امور آن جامعه،

در اختیار کسانی باشد که:

(در زمینه‌ی آن امر، دانش لازم ندارند)

این جامعه در (دوران جاهلیت) به سر می‌برد.

اما (دانش لازم برای انجام کاری)

کفایت نمی‌کند.

(شایستگی لازم برای انجام یک کار)

علاوه بر (دانش لازم)

به امور دیگری هم نیاز دارد.

به عنوان مثال:

برای (حفظ و اداره‌ی دارائی)

دانش، امری لازم است؛ اما قبل از دانش،

داشتن صفت اخلاقی (حفیظ بودن) لازم است.

چه بسا دانای به کاری که:

بعد از پذیرش مسئولیت،

از آن برای منافع شخصی یا گروهی خود بهره ببرد.

(فقیه) کسی است که:

(دارای فهم عمیق از دین) است.

پس دانش لازم را برای بیان نظر دین دارد.

اما از دید رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشتن

(دانش لازم را برای بیان نظر دین)

کافی نیست.

بلکه به صفت دیگری هم نیاز است؛

این صفت (داخل نشدن در دنیا) است.

(داخل شدن فقیه در دنیا)
(تبعیت کردن او از سلطان)
(به خاطر طمع به مال و مقام است)

پایان جلسه ی دوم
(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

بینش اهل حقیقت چو حقیقت بین است
در تو بینند حقیقت که حقیقت این است
نیست چشم دگران سوی حقیقت نگران
ورنه آن راست حقیقت که چنین آئین است
من اگر جاهل گمراهم و گر شیخ طریق
قبله‌ام روی حسین است و همینم دین است
او چو بینای حقیقت بود از دیده‌ی من
به حقیقت که مرا چشم حقیقت بین است
سجده بر نور خدا در گل آدم نکند
چشم شیطان لعین چون نظرش بر طین است

بوده پیش از گل من سرخوش جامش دل من
مستی ما به حقیقت ز می دیرین است
نور او مبداء من بود و معادم همه اوست
قصه‌ی باز پسینم خبر پیشین است
پرتو مهر رخش می‌نگرم در همه کس
زان مرا با همه کس مهر و نه با کس کین است
ماسوا عاشق رنگند سوای تو حسین
که جبین و کفت از خون سرت رنگین است
خردلی بار غمت را دل عالم نکشد
آه از این بار امانت که عجب سنگین است

السَّلَامُ عَلَى وَليِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى خَليلِ اللَّهِ وَ نَجِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابنِ صَفِيِّهِ؛
السَّلَامُ عَلَى الحُسَيْنِ المَظْلُومِ الشَّهِيدِ؛
السَّلَامُ عَلَى أسيرِ الكُرَبَاتِ وَ قَتيلِ العَبْرَاتِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)

(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)

(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا

مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

جلسه ی سوم

(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

(آنچه گذشت)

(دین) برای (هدایت بشر) آمده است.

اما چالش اساسی تمامی دوران‌ها،
و خصوصا دوران ما این است که:

چه امر یا اموری،

موجب (بی‌اثر شدن دین) می‌گردد؟

چه امر یا اموری موجب می‌گردد که:
(دین در مسیر گمراهی به کار گرفته شود)

چه امر یا اموری، موجب
(ورود یک جامعه به دوران جاهلیت) می‌گردد؟

نتیجه‌ی ورود یک جامعه به
(دوران جاهلیت)،

رها کردن رحمان و کهنه شدن ایمان،
پاره شدن رشته‌ی دین،
تزلزل ستونهای ایمان و یقین،
بسته شدن راه فرار از فتنه‌ها و تغییر اصول،
و گم شدن هدایت، است.

در پاسخ به این چالشها گفتیم:

(ورود یک جامعه به دوران جاهلیت)

نتیجه‌ی

(بسته شدن دهان عالم)

و (گرامی بودن جاهل) است.

(عام مطلق و جاهل مطلق) وجود ندارد.

انسانها در کاری که:

(دانش لازم) برای انجام آن را دارند (عالمند)؛

و در کاری که:

(دانش لازم) برای انجام آن را ندارند (جاهلند).

اگر در جامعه‌ای

(سیاست) در دست (غیر سیاستمدار)

(اقتصاد) در دست (غیر اقتصاددان)

(فرهنگ) در دست (غیر فرهنگی)

و خلاصه هر امری از امور آن جامعه،

در اختیار کسانی باشد که:

(در زمینه‌ی آن امر، دانش لازم ندارند)

این جامعه در (دوران جاهلیت) به سر می‌برد.

اما (دانش لازم برای انجام کاری)

کفایت نمی‌کند.

(شایستگی لازم برای انجام یک کار)

علاوه بر (دانش لازم)

به امور دیگری هم نیاز دارد.

به عنوان مثال:

برای (حفظ و اداره‌ی دارائی)

دانش، امری لازم است؛ اما قبل از دانش،

داشتن صفت اخلاقی (حفیظ بودن) لازم است.

چه بسا دانای به کاری که:

بعد از پذیرش مسئولیت،

از آن برای منافع شخصی یا گروهی خود بهره ببرد.

(فقیه) کسی است که:

(دارای فهم عمیق از دین) است.

پس دانش لازم را برای بیان نظر دین دارد.

اما از دید رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشتن

(دانش لازم را برای بیان نظر دین)

کافی نیست.

بلکه به صفت دیگری هم نیاز است؛

این صفت (داخل نشدن در دنیا) است.

(داخل شدن فقیه در دنیا)
(تبعیت کردن او از سلطان)
(به خاطر طمع به مال و مقام است)

(ادامه‌ی سخن)

بخش دیگری از سخن

نگاهی به ترازوی

(سعادت‌مندی و شقاء)

نگاهی تحلیلی به بخشی از
(سوره‌ی مبارکه‌ی اعلی)

در جلسات گذشته گفتیم:
قصدمان از طرح مبحث **(عاشورا، عبرتها و میزانها)**
این است که میزان و ترازوی پیدا کنیم،
تا خودمان را بسنجیم و مراقبت کنیم از این که:

مبادا به اسم دین،
(راه دین خدا را سد کرده باشیم)
یا در **(توهم دینداری)** به سر بریم!

یکی از سور ارزشمند قرآن کریم،
(سوره‌ی مبرکه‌ی اعلی) است.

این سوره بیانگر،
یکی از ترازوهای سنجش فوق العاده است.
ترازویی که به ما نشان می‌دهد:
چرا عده‌ای راه شقاء،
و گروهی مسیر سعادت را برمی‌گزینند.

این سوره با تنزیه مقام توحید آغاز می‌شود.

(سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى)

مرحوم علامه طباطبایی در شرح این آیه می‌فرماید:

محتوای **(سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى)**

همراه با **(توحید کامل و نفی شرک آشکار)** است.

در این سوره،
بعد از بیان مقام توحید،
از دستورالعملی فوق العاده سخن گفته می‌شود.

قبل از شرح این دستورالعمل،
به یک مقدمه توجه فرمایید!

دغدغهی تمامی انسانها،
دستیابی به **(سعادت)** است؛
اما **(تعریف سعادت)**
برای هر انسانی متفاوت است.

پس اولین چالش،
(تعریف سعادت) است.

چالش بعدی:

(راه دستیابی به سعادت) است؛
و (شناسایی موانع رسیدن به سعادت)
و (راه برطرف کردن این موانع)

پس در مجموع،
دستیابی به (سعادت) دارای چهار مرحله است:

1- (تعریف سعادت)

2- (راه دستیابی به سعادت)

3- (شناسایی موانع رسیدن به سعادت)

4- (راه برطرف کردن این موانع)

قرآن کریم در چهار جمله‌ی کوتاه،
و در نهایت ایجاز و اختصار در کلام،
از این چهار مرحله پرده برداری می‌کند:

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)
(وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى)
(بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)
(وَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى)

تعریف سعادت
از دیدگاه قرآن کریم

قرآن کریم در تعریف سعادت می‌فرماید:
(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)

این عبارت کوتاه، دارای سه بخش است:

1- (قَدْ)

2- (أَفْلَحَ)

3- (مَنْ تَزَكَّى)

برای روشن شدن پیام آیه،
ابتدا به شرح کلمه‌ی (تَزَكَّى) می‌پردازیم:

(تَزَكَّى) از ماده‌ی (ز-ک-و) می‌باشد.
التحقیق درباره‌ی این ماده می‌گوید:

أَنَّ الأصل الواحد في هذه المادة:
هو تنحية ما ليس بحق
و إخراجہ عن المتن السالم.

اصل در مادهی (ز-گ-و)
دور کردن آنچه حق نیست؛
و خارج کردن آن از متن سالم است.

و ذلك كإزالة رذائل الصفات عن القلب،
و تنحية الأعمال السيئة عن برنامج الحياة الإنساني.

مانند:

(زدودن صفات رذيله از قلب)
(و دور کردن اعمال سيئه از سبک زندگی انسانی)

و إخراج حقوق الناس عن ائمال،
و تنحية ما كان ملحقا من الباطل و الفساد،
عن المتن الصحيح.

و مانند:

(خارج کردن حقوق مردم از مال)

و **(دور کردن باطل و فساد)** که:

به متن یک برنامه‌ی صحیح وارد می‌شود.

یکبار دیگر

به معنای (ز-ک-و) توجه فرمایید!

دور کردن آنچه حق نیست؛
و خارج کردن آن از متن سالم مانند:

(زدودن صفات رذیله از قلب)

(و دور کردن اعمال سیئه از سبک زندگی انسانی)

(خارج کردن حقوق مردم از مال)

و (دور کردن باطل و فساد) که:

به متن یک برنامه‌ی صحیح وارد می‌شود.

در یک عبارت کوتاه و در یک کلمه،

(ز-ک-و) یعنی:

(پاکسازی)

(ز-ک-و) یعنی (پاکسازی) در نتیجه:

ریشه‌ی کلمه‌ی (تَزَكِي)

به معنای (پاکسازی) است.

اما کلمه‌ی (تَزَكِي) مطابق قواعد زبان عربی،

در (باب تَفَعُّل) قرار گرفته است.

(بَابُ تَفَعُّلٍ)

معانی دیگری را به این ریشه اضافه می‌کند.

به بعضی از این معانی توجه فرمایید!

یکی از معانی (بَابُ تَفَعُّلٍ)

(مطاوعه / اثر پذیری) است؛ در نتیجه:

به ریشه‌ی کلمه‌ی (تَزَيُّ) به معنای (پاکسازی)

معنای (پذیرش) را اضافه می‌کند.

(مَنْ تَزَيُّ) <--- (کسی که پاکسازی را بپذیرد)

معنای دیگر (باب تَفَعُّل)

(تکلف) است؛ در نتیجه:

به ریشه‌ی کلمه‌ی (تَزَكَّى) به معنای (پاکسازی)
معنای (پذیرش همراه با سختی) را اضافه می‌کند.

(مَنْ تَزَكَّى) <---

کسی که (با پذیرش سختی پاکسازی) آن را بپذیرد.

معنای دیگر (بَاب تَفَعُّل)

(انجام عملی به صورت مکرر در طول زمان) است؛

در نتیجه:

به ریشه‌ی کلمه‌ی (تَزَيُّ) به معنای (پاکسازی)

این معنا را اضافه می‌کند که:

(مَنْ تَزَيُّ) <---

کسی است که (با پذیرش سختی پاکسازی)

(به صورت مکرر در طول زمان) آن را بپذیرد.

جمع بندی سخن درباره‌ی کلمه‌ی **(تَزَيُّ)**
این است که:

(پاکسازی) امری است که دارای **(سختی)** است.
و لازم است **(به صورت مکرر در طول زمان)** انجام شود؛
و از جانب انجام دهنده پذیرش می‌خواهد.
(مَنْ تَزَيُّ) کسی است که با پذیرش سختی کار،
بنا به **(پاکسازی)** دارد.

قرآن کریم در تعریف سعادت می‌فرماید:

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)

(مَنْ تَزَكَّى) کسی است که:

با پذیرش سختی کار،

بنا به **(پاکسازی)** دارد؛

و قرآن کریم اعلام می‌کند:

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)

(أَفْلَحَ) به معنای (سعادت‌مندی) است
و (قَدْ) در زبان عربی (حرف تحقیق) است

کسی که با پذیرش سختی کار،
بنا به (پاکسازی) دارد؛
قطعا سعادت برای او رقم خورده است.

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)

(دقت کنید)

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَّيَّ) نمی گوید:

کسی که خود را پاکیزه کرد رستگار شده است؛

بلکه می گوید:

کسی که (بنا به پاکسازی دارد)؛

قطعا سعادت برای او رقم خورده است.

راه دستیابی به سعادت
و مانع آن
از دیدگاه قرآن کریم

حال اگر سوال کنیم:

(راه دستیابی به سعادت) چیست؟

پاسخ قرآن کریم این است که:

(وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى)

و اگر سوال کنیم:

(مانع دستیابی به سعادت) چیست؟

پاسخ قرآن کریم این است که:

(بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

نگاه اولیه به ارتباط این دو آیه،
بیانگر این است که:

(راه دستیابی به سعادت)

(ذکر اسم ربّ) است؛

و نتیجه‌ی آن (صلاة) می‌باشد؛

و (مانع دستیابی به سعادت)

(برگزیدن حیات دنیا) است.

حال سوال این است که:
(ذکر اسم ربّ) چیست؟

محتوای (سوره‌ی مبارکه‌ی اعلی) امر به (توحید در ربوبیت) است؛
(توحیدی) که شایسته‌ی مقام حق تعالی باشد.

(سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى)

(رَبِّ) کسی است که:
(تدبیر امور به دست اوست)

و در ادامه‌ی (سوره‌ی مبارکه‌ی اعلی)
نیز سخن از این تدبیر است.

سخن (سوره‌ی مبارکه‌ی اعلی) این است که:
(سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى)

با نام (رَبِّ و مدبرت) نام دیگری را ذکر نکن؛
چرا که به جز او (رَبِّ و مدبرت) نداری،
و او در کانون و مرکز علو و برتری است.

(الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى)

(رَبِّ وِ مَدْبَرَتِ)

کسی است که خلق کرده،
و هرچیز را در جای خود قرار داده است.

(وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهْدِي)

(رب و مدبر) کسی است که:
طراحی و تقدیر و اندازه گذاری کرده،
و همگان را در مسیر هدایت قرار داده است.

(وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ)

(رَبِّ و مدبرت) کسی است که:

علفزار و چراگاه سرسبز حیوانات را رویانده،
و آن را خشک و سیاه می‌گرداند.

(سَنْقُرُوكَ فَلَا تَنْسِي إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ)

(رب و مدبرت) کسی است که:
قرآن را بر تو قرائت می کند،
و مانع می شود که آن را از یاد ببری.

(إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى)

(رَبُّ و مدبرت) کسی است که:
آشکار و پنهان را می‌داند و می‌شناسد.

(وَ نُيَسِّرْكَ لِيُسْرَى)

(رَبُّ و مدبرت) کسی است که:
امر دعوت را بر تو سهل و آسان می‌کند،
و تو را به طریق سهل و آسان هدایت فطری
می‌کشاند.

پس (ربّ و مدبر اعلیٰ) کسی است که:

خلق کرده و هرچیز را در جای خود قرار داده است.
طراحی و تقدیر و اندازه گذاری کرده،
و همگان را در مسیر هدایت قرار داده است.
علفزار و چراگاه سرسبز حیوانات را رویانده،
و آن را خشک و سیاه می‌گرداند.

(رَبُّ و مدبر اعلیٰ) کسی است که:

قرآن را بر تو قرائت می‌کند،
و مانع می‌شود که آن را از یاد ببری.
آشکار و پنهان را می‌داند و می‌شناسد.
امر دعوت را بر تو سهل و آسان می‌کند،
و تو را به طریق سهل و آسان هدایت فطری می‌کشاند.

پس از معرفی (ربّ و مدبر اعلیٰ)
دستور به (ذکر) می‌دهد؛
و شرایط (اثوگذاری ذکر) را اعلام می‌کند:

(فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذُّكْرَىٰ)

شرط (اثوگذاری ذکر) (خشیت) است؛
و (خشیت) پذیرش مقام ربوبیت در قلب،
و خضوع قلبی در مقابل آن است:

(سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشِي)

نتیجه‌ی عدم پذیرش مقام ربوبیت در قلب،
و نداشتن خضوع قلبی در مقابل آن؛
قرار گرفتن در کانون شقاوت و سنگدلی است:

(وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى)

نتیجہ‌ی سنگدلی و شقاوت،
ورود به آتشی عظیم، و زندگی دردناکی که:
نه زندگی است و نه نجات از آن ممکن است.

(الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى)
(ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى)

جمع بندی

قرآن کریم در تعریف سعادت می‌فرماید:
(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)

کسی که با پذیرش سختی کار،
بنا به (پاکسازی) دارد؛
قطعا سعادت برای او رقم خورده است.

(راه دستیابی به سعادت)

(ذکر اسم ربّ) است؛

و نتیجه‌ی آن (صلاة) می‌باشد؛

و (مانع دستیابی به سعادت)

(پوگزیدن حیات دنیا) است.

پس (ربّ و مدبر اعلیٰ) کسی است که:

خلق کرده و هرچیز را در جای خود قرار داده است.
طراحی و تقدیر و اندازه گذاری کرده،
و همگان را در مسیر هدایت قرار داده است.
علفزار و چراگاه سرسبز حیوانات را رویانده،
و آن را خشک و سیاه می‌گرداند.

(رَبُّ و مدبر اعلیٰ) کسی است که:

قرآن را بر تو قرائت می‌کند،
و مانع می‌شود که آن را از یاد ببری.
آشکار و پنهان را می‌داند و می‌شناسد.
امر دعوت را بر تو سهل و آسان می‌کند،
و تو را به طریق سهل و آسان هدایت فطری می‌کشاند.

شرط (اثوگذاری ذکر) (خشیت) است؛
و (خشیت) پذیرش مقام ربوبیت در قلب،
و خضوع قلبی در مقابل آن است:

(سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشِي)

نتیجه‌ی عدم پذیرش مقام ربوبیت در قلب،
و نداشتن خضوع قلبی در مقابل آن؛
قرار گرفتن در کانون شقاوت و سنگدلی است:

(وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى)

نتیجہ‌ی سنگدلی و شقاوت،
ورود به آتشی عظیم، و زندگی دردناکی که:
نه زندگی است و نه نجات از آن ممکن است.

(الَّذِي يَصُلِّي النَّارَ الْكُبْرَى)
(نَمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى)

پایان جلسه ی سوم
(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

گفت آن شاه شهیدان که بلا شد سویم
با همین قافله‌ام راه فنا می‌پویم
دست همت ز سراب دو جهان می‌شویم
شور یعقوب‌کنان یوسف خود می‌جویم
که کمان شد ز غمش قامت چون شمشادم

من به میدان بلا روز ازل بودم طاق
گشته‌ی یارم و با هستی او بسته وثاق
من دل رفته کجایم و کجا دشت عراق
طایر گلشن قدسم، چه دهم شرح فراق
که در این دامگه حادثه چون افتادم

گفت هرچند عطش کنده بن و بنیادم
زیر شمشیرم و در دام بلا افتادم
هدف تیرم و چون فاخته پر بگشادم
فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم

لوحه‌ی سینه‌ی من گر شکند سُم ستور
ور سرم سیر کند شهر به شهر از ره دور
باک نبود که مرا نیست به جز شوق حضور
سایه‌ی طوبی و غلمان و قصور و قد حور
به هوای سر گوی تو برفت از یادم

تا در این بزم بتابید مه طلعت یار
من خورم خون دل و یار کند تیر نثار
پرده بدریده و سرگرم به دیدار نگار
نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار
چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

تشنه‌ی وصل وی ام آتش دل کارم ساخت
شریت مرگ همی خواهم و جانم بگداخت
از چه از کوی توام دست قضا دور انداخت
کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم

السَّلَامُ عَلَى وَليِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى خَليلِ اللَّهِ وَ نَجِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ صَفِيهِ؛
السَّلَامُ عَلَى الحُسَيْنِ المَظْلُومِ الشَّهِيدِ؛
السَّلَامُ عَلَى أسيرِ الكُرَبَاتِ وَ قَتيلِ العَبْرَاتِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)



(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)



(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا

مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

جلسه ی چهارم

(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

(آنچه گذشت)

در جلسات گذشته گفتیم:
قصدمان از طرح مبحث **(عاشورا، عبرتها و میزانها)**
این است که میزان و ترازوی پیدا کنیم،
تا خودمان را بسنجیم و مراقبت کنیم از این که:

مبادا به اسم دین،
(راه دین خدا را سد کرده باشیم)
یا در **(توهم دینداری)** به سر بریم!

چالش ما این بود که:

چرا بشریت، از دستورالعملی که
انبیاء برای هدایت آورده‌اند،
بهره‌ی لازم را نبرده است؟

و مبادا که ما هم در **(توهم بهره بردن)**
باشیم و هیچ بهره‌ای نبرده باشیم!

و به دنبال ترازوی هستیم،
برای سنجش:

(سعادت و شقاء)

یکی از سور ارزشمند قرآن کریم،
(سوره‌ی مبرکه‌ی اعلی) است.

این سوره بیانگر،
یکی از ترازوهای سنجش فوق العاده است.
ترازویی که به ما نشان می‌دهد:
چرا عده‌ای راه شقاء،
و گروهی مسیر سعادت را برمی‌گزینند.

قرآن کریم در تعریف سعادت می‌فرماید:
(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)

کسی که با پذیرش سختی کار،
بنا به (پاکسازی) دارد؛
قطعا سعادت برای او رقم خورده است.

(راه دستیابی به سعادت)

(ذکر اسم ربّ) است؛

و نتیجه‌ی آن (صلاة) می‌باشد؛

و (مانع دستیابی به سعادت)

(پوگزیدن حیات دنیا) است.

پس (ربّ و مدبر اعلیٰ) کسی است که:

خلق کرده و هرچیز را در جای خود قرار داده است.
طراحی و تقدیر و اندازه گذاری کرده،
و همگان را در مسیر هدایت قرار داده است.
علفزار و چراگاه سرسبز حیوانات را رویانده،
و آن را خشک و سیاه می‌گرداند.

(رَبِّ و مدبر اعلیٰ) کسی است که:

قرآن را بر تو قرائت می‌کند،
و مانع می‌شود که آن را از یاد ببری.
آشکار و پنهان را می‌داند و می‌شناسد.
امر دعوت را بر تو سهل و آسان می‌کند،
و تو را به طریق سهل و آسان هدایت فطری می‌کشاند.

شرط (اثوگذاری ذکر) (خشیت) است؛
و (خشیت) پذیرش مقام ربوبیت در قلب،
و خضوع قلبی در مقابل آن است:

(سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشِي)

نتیجه‌ی عدم پذیرش مقام ربوبیت در قلب،
و نداشتن خضوع قلبی در مقابل آن؛
قرار گرفتن در کانون شقاوت و سنگدلی است:

(وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى)

نتیجہ‌ی سنگدلی و شقاوت،
ورود به آتشی عظیم، و زندگی دردناکی که:
نه زندگی است و نه نجات از آن ممکن است.

(الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى)
(ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى)

(ادامه‌ی سخن)

در جلسه‌ی گذشته گفتیم در مجموع،
دستیابی به **(سعادت)** دارای چهار مرحله است:

1- **(تعریف سعادت)**

2- **(راه دستیابی به سعادت)**

3- **(شناسایی موانع رسیدن به سعادت)**

4- **(راه برطرف کردن این موانع)**

1- (تعریف سعادت)

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)

(سعادت) از منظر قرآن کریم این است که:

با پذیرش سختی کار،

بنا به (پاکسازی) داشته باشیم.

2- (راه دستیابی به سعادت)

(وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى)

(راه دستیابی به سعادت)

از منظر قرآن کریم،

(ذکر اسم رب) است؛

و نتیجه‌ی آن (صلاة) می‌باشد.

(رَبِّ) کسی است که:

(تدبیر تمامی امور به دست اوست)

تمامی موجودات عالم را

به سوی کمال سوق می‌دهد،

و (نقائص) آن‌ها را برطرف می‌کند.

و (ذکر اسم ربِّ)

توجه به این حقیقت است که:

او (حقیقت وجود همگان)

را پرورش می‌دهد؛ یعنی:



(هستی همگان از اوست)

(و بقاء این هستی هم از اوست)

(و به تعبیری عمیق، خود همه اوست)

و نام این حقیقت (توحید) است.

کسی که اعتقاد دارد:

(هستی همگان از اوست)

(و بقاء این هستی هم از اوست)

این اعتقاد برای او،

(آثار عملی در تمام جنبه‌های زندگی)

به همراه دارد.

مرحوم علامه‌ی طباطبایی
در مورد آثار **(تربیت توحیدی اسلام)** می‌فرماید!

وَ يُسَلِّمَ لَهُ مِنْ كُلِّ وِجْهَةٍ فَيُؤْتِي لَهُ حَقَّ رُبُوبِيَّتِهِ.

و از تمامی جهات تسلیم او شود؛
و حق ربوبیت او را به طور کامل ادا کند.

خنک آن کس که چو ما شد همه تسلیم و رضا شد
گرو عشق و جنون شد گهر بحر صفا شد
چو شه عشق کشیدش ز همه خلق بریدش
نظر عشق گزیدش همه حاجات روا شد

وَلَا يَخْشَعُ فِي قَلْبٍ
وَلَا يَخْضَعُ فِي عَمَلٍ إِلَّا لَهُ جَلٌّ أَمْرُهُ.

(هیچ خشوع قلبی) و

(هیچ خضوع عملی) نداشته باشد،

جز برای او (رب جلیل الامر).

حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو
و اندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو
هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن
و آنکه بیا با عاشقان هم خانه شو هم خانه شو
رو سینه را چون سینه‌ها هفت آب شو از کینه‌ها
و آنکه شراب عشق را پیمانه شو پیمانه شو
باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی
گر سوی مستان می‌روی مستانه شو مستانه شو

یکبار دیگر به این جمله توجه کنید!



(هیچ خشوع قلبی) و

(هیچ خضوع عملی) نداشته باشد،

(جز برای رب جلیل الامر).

حال به این آیات توجه کنید!

(سَيَذْكُرُ مَنْ يَخْشَى)

(وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَتْقَى)

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)

(وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى)

قرآن کریم از این سخن می گوید که:
(سعادت در پاکسازی است)

و (راه دستیابی به سعادت)

(ذکر اسم ربّ) است.

(ذکر اسم ربّ) یعنی:

انسان در درون جان خویش
در پیچ و خم زندگی، در غمها و شادیهها،
در دارائیهها، نداریهها، شادکامیهها و مصیبت زده شدنها،
در به دست آوردنهای و از دست دادنهای،
و خلاصه در تمام عرصه‌های تلخ و شیرین زندگی،
(بیابد که هیچ مدبری جز ربّ اعلیٰ ندارد)

من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست
که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم

زمانی که یافت:

(هیچ مدبری جز ربّ اعلیٰ ندارد)

(قلب / مرکز دریافت باطنی او)

فقط برای (ربّ جلیل الامر) خاشع است.

گر بشکافند سراپای من

جز تو نیابند در اعضای من

این خشوع قلبی،
به اعمال خارجی او نیز سرایت کرده،
و به (خشوع عملی)
در پیشگاه (ربّ جلیل الامر) منتهی می‌شود؛
و این همان حقیقت (صلاة) است.

قدم سوم:

مانع دستیابی به سعادت

حال اگر سوال کنیم:

(مانع دستیابی به سعادت) چیست؟

پاسخ قرآن کریم این است که:

(بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

(بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

(مانع دستیابی به سعادت)
(بوگزیدن حیات دنیا) است.

(مانع دستیابی به سعادت)

(پوگزیدن حیات دنیا) است؛

اما سوال این است که:

(حیات دنیا) چیست؟

معمولاً اشخاص وقتی از **(دنیا)** سخن می‌گویند،
تصورشان **(آسمان و کوه و دریا و ...)** است.

اما در فرهنگ قرآن،

این امور یعنی **(آسمان و کوه و دریا و ...)**،

(آیات الهی) هستند،

و هرگز مورد سرزنش و مذمت قرار نگرفته‌اند.

(آسمان و کوه و دریا و ...، آیات الهی) هستند،

و (آیه)، هر چیزی است که:

(مورد توجه و قصد برای رسیدن به)

الله تعالی و معرفت او باشد.

اما اگر ، (آسمان و کوه و دریا و ...)،

به جای رساندنِ به (معرفه الله تعالی)،

خودشان (مورد توجه و قصد) قرار گرفتند؛

از (آیات الهی بودن) به (حیات دنیا) تبدیل می‌شوند.

و آنچه در فرهنگ قرآن،
مورد سرزنش و مذمت قرار گرفته،
(دنیا) یعنی:

(آسمان و کوه و دریا و ...)

تا زمانی که (آیات الهی) هستند، نیست،
بلکه (حیات دنیا) است.

در سوره‌ی مبارکه‌ی حدید،
توصیف کاملی از **(حیات دنیا)** بیان شده که:
با توضیحی که در بخش قبل بیان شد، مطابقت دارد:

**(إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
لَعِبٌّ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ
وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ)**

بدانید **(دریابید و علم قلبی پیدا کنید)** که:
(حیات دنیا) یکی از این پنج امر است.

تذکر:

در زبان عربی ماده‌ی (علم) از (افعال قلوب) است،
و به (علم قلبی یا دریافت باطنی)، اطلاق می‌شود.
در نتیجه (اعلمُوا) یعنی:

بدانید (دریابید و علم قلبی پیدا کنید)؛
این (علم قلبی)، (دانستن یک گزاره) نیست؛
بلکه (یافتن و تجربه کردن) است.

در نتیجه (اعلمُوا) یعنی:

این امر که (حیات دنیا)،
لَعِبٌ؛ وَ لَهْوٌ؛ وَ زِينَةٌ؛ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ؛
وَ تَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ است:
(یافتنی و تجربه کردنی) است.

(لعب): کاری منظم برای یک **(هدف خیالی)** است، مانند: بازی بچه‌ها.

(لهو): آن است که انسان را از آنچه برای او **(اهمیت)** دارد، باز دارد.

(زینت): اضافه کردن شیئی مطلوب به دیگری است تا آن شیء دوم در اثر اضافه شدن این زیبایی، مطلوبیت پیدا کند.

(تفاخر): لاف، مباحثات، بالیدن، خودستایی کردن، فخرفروشی.

(تکاثر): هر **(کثرت طلبی)** و درخواست افزایش اعداد است.

اگر (آسمان و گوه و دریا و ...)
 که (آیات الهی) اند،
 به (لعب / بازی خیالی) بدل شدند.

اگر انسان به جای نگریستن در آینه‌ی
 (آسمان و گوه و دریا و ...)
 به (لعب / بازی خیالی) مشغول شد.

اگر (آسمان و گوه و دریا و ...)
که (آیات الهی) اند،
(لهو / بازدارنده از ذکر ربّ) شدند؛

و اگر صَرَفِ (زینت)،
(تفاخر / خودستایی کردن)،
(تکاثر / کثرت طلبی) شدند؛

تمامی این امور از (آیات الهی بودن)
به (حیات دنیا) تبدیل می‌شوند،
و برگزیدن این امور مانع (ذکر رب)
و (مانع دستیابی به سعادت) است:

(بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

بیانی از مرحوم علامه طباطبایی

(فَلَا تَغْرَبْنَكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا)
(وَلَا يَغْرَبْنَكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ)

و حق تعالی می فرماید:
(حیات دنیا) شما را فریب ندهد؛
و این فریب شما را از (الله تعالی) باز ندارد.

إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ
وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ

و می فرماید: **(حیات دنیا)**،
فقط **(متاع / کالایی برای بهره بردن است)**؛
و **(خانه‌ی قرار و سکون و آرامش)**، **(آخرت)** است.

(وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ)

و می فرماید: (حیات دنیا)،
فقط (متاع / کالای فریب است)؛
(متاع) آن چیزی است که:
برای دسترسی به چیز دیگری،
از آن استفاده و بهره‌برداری می‌شود.

پس (حیات دنیا) فقط ابزاری است که:

موجب فریب خوردن انسان،
و بازماندن از کمال نهایی انسان،
در مبدأ و معاد است.

اما انسان، زمانی که
دست خلقت او را ترکیب و ایجاد کرد،
و چشم او به **(زینت حیات دنیا)**
و **(اسباب و شفیعان ظاهری)** افتاد.

و لذائذ دنیا او را به خود جذب کرد؛
(جانش به این امور علاقه پیدا کرد)

این شیفتگی او را به:

(چنگ زدن به اسباب)

(و خاضع بودن در مقابل آن)

دعوت کرد، و او را بازداشت از:

(رو کردن به مسبب الاسباب و ایجاد کننده‌ی آن)

(و کسی که تمامی امر در دست اوست)

نتیجه‌ی این رویکرد این شد که:
(به اسباب استقلال در سببیت عطا کرد)
او هیچ همتی ندارد جز این که:

از طریق خاضع بودن در مقابل اسباب،
(به لذت‌های زندگی مادی دست یابد)

پس در تمامی زندگی خود،
با این **(پندارها و اوهامی)** که:
نفسش او را در آنها قرار داده است،
نفسی که مشغول به لذائذ حیات مادی است،
و **(بازی با باطل و مشغول شدن به آن)**،
تمامی زندگیش را در بر گرفته است.

كَمَا قَالَ تَعَالَى:

(وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ)

(این همان سخن خداوند است که) می‌فرماید:

این زندگی بی‌ارزش دنیا،

چیزی جز (لعب / بازی خیالی)

و (لهو / امور بازدارنده از امر دارای اهمیت) نیست.

این همان چیزی است که
تعلیم قرآن به آن سوق می‌دهد؛
و آن این است که:

انسان زمانی که از **(زیّ عبودیت)** خارج شد،
(ربّ / پروردگار) خود را فراموش می‌کند،
و **(فراموشی ربّ، موجب فراموشی خویشتن می‌گردد)**

قال تعالى:

(نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)

(این همان سخن خداوند است که) می‌فرماید:

(الله) را فراموش کردند و در نتیجه:

(الله موجب این شد که خود را از یاد ببرند)،

حقیقتاً این گروه **(فاسق / خارج از زمره عبودیتند)**.

لَكِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا فَارَقَتْ نَفْسُهُ الْبَدَنَ بِحُلُولِ الْمَوْتِ،
بَطَلَ ارْتِبَاطُهُ

بِجَمِيعِ الْأَسْبَابِ وَالْعِلَلِ وَالْمُعِدَّاتِ الْمَادِيَّةِ،

ولی انسان زمانی که با رسیدن مرگ،

جانش از بدن جدا می‌گردد،

ارتباطش با تمامی اسباب و علل و مقدمات مادی،

قطع می‌شود.

وَ تَتَّصِلُ بِهَا فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ الدُّنْيَوِيَّةِ؛

اسباب و علل مقدمات مادی،
که توسط بدن با آنها در ارتباط بود،
و در این عالم مادی به آنها متصل می‌شد.

وَ شَاهِدَ عِنْدَ ذَلِكَ بُطْلَانَ اسْتِقْلَالِهَا،
وَ اِنْدِغَاكَ عَظَمَتِهَا وَ تَاثِيرِهَا.

در این هنگام،

(باطل بودن استقلال اسباب)

و (در هم گوبیده شدن عظمت و تاثیر آن را)

مشاهده می‌کند.

فَوَقَعَتْ عَيْنُ بَصِيرَتِهِ عَلَيَّ:
أَنَّ أَمْرَهُ أَوْلَىٰ وَ آخِرًا إِلَىٰ رَبِّهِ لَا غَيْرُ،
وَ أَنَّ لَا رَبَّ لَهُ سِوَاهُ وَ لَا مُؤَثِّرٌ فِي شَأْنِهِ دُونَهُ.

چشم بصیرتش متوجه این حقیقت می‌شود که:
(اول و آخر کار او در دست ربّ اوست نه دیگری)،
و این که **(هیچ ربّی غیر او ندارد)،**
(و هیچ کس غیر او در کارش مؤثر نیست).

پایان کلام مرحوم علامه

سخن را با کلامی از سید الوصیین
امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین
به پایان می‌بریم.

گلامی از امیرالمؤمنین

(عِبَادَ اللَّهِ)

(إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِينَ)

بندگان خدا!

روزگار بر بازماندگان، آن‌سان می‌گذرد که،
بر پیشینیان گذشت.

(لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلى مِنْهُ)
(وَ لَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ)

آن چه از زندگی دنیا گذشته است،
باز نمی‌گردد،
و آن چه در آن هست جاودان نمی‌ماند.

(أَخِرُ فَعَالِهِ كَأَوَّلِهِ)
(مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ)

آخرین کار این جهان،
همچون نخستین کار اوست؛
امورش شبیه به یکدیگر،
و نشانه‌هایش روشن و آشکار است.

(فَكَانَكُمْ بِالسَّاعَةِ)
(تَحْدُوكُمْ حَدَّوَالزَّاجِرِ بِشَوِّهِ)

گویا همان گونه که،
ساربان شتران سبکبار را به پیش می‌راند؛
(قیامت) شما را با سرعت به پیش می‌راند!

(فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ)
(تَحَيَّرَ فِي الظُّلْمَاتِ وَ ارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ)

آن کس که:

(خود را به غیر خود مشغول کند)

(در تاریکی‌ها سرگردان می‌ماند)

(و در مهلکه‌ها گرفتار می‌شود)

(وَمَدَّتْ بِهِ شَيْطَانُهُ فِي طُغْيَانِهِ)
(وَزَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ)

(شیاطینش)

او را در طغیانش به پیش می‌رانند؛
و اعمال بدش را در نظرش جلوه می‌دهند!

(فَأَلْجَأَهُ غَايَةَ السَّابِقِينَ)
(وَالنَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ)

پس پایان کار پیش تازان بهشت،
و پایان کار تقصیرکاران آتش است.

تا کی گریزی از اجل در ارغوان و ارغنون
نک کش کشانت می‌برند **إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**
تا کی زنی بر خانه‌ها تو قفل با دندانها
تا چند چینی دانه‌ها دام اجل کردت زبون
شد اسب و زین نقره‌گین بر مرکب چوبین نشین
زین بر جنازه نه بین دستان این دنیای دون
برکن قبا و پیرهن تسلیم شو اندر کفن
بیرون شو از باغ و چمن ساکن شو اندر خاک و خون
دزدیده چشمک می‌زدی هم‌راز خوبان می‌شدی
دستک زنان می‌آمدی کو یک نشان ز آنها کنون

ای کرده بر پاکان زرخ امروز بستندت زرخ
فرزند و اهل و خانه‌ات از خانه کردندت برون
کو عشرت شب‌های تو گو شکرین لب‌های تو
کو آن نفس کز زیوکی بر ماه می‌خواندی فسون
کو صرفه و استیزه‌ات بر نان و بر نان ریزه‌ات
کو طوق و کو آویزه‌ات ای در شکافی سرنگون
کو آن فضولی‌های تو کو آن ملولی‌های تو
کو آن نُغولی‌های تو در فعل و مکر ای ذوفنون
این باغ من آن خان من این آن من آن آن من
ای هر منت هفتاد من اکنون گهی از تو فزون

کو آن دم دولت زدن بر این و آن سبلیت زدن
کو حمله‌ها و مشتی تو وان سرخ گشتن از جنون
هرگز شبی تا روز تو در توبه و در سوز تو
نابوده مهراندوز تو از خالق ریب المنون
امروز ضربت‌ها خوری وز رفته حسرت‌ها خوری
زان اعتقاد سرسری زان دین سست بی‌سکون
زان سست بودن در وفا بیگانه بودن با خدا
زان ماجرا با انبیا کاین چون بود ای خواجه چون
چون آینه باش ای عمو خوش بی‌زبان افسانه گو
زیرا که مستی کم شود چون ماجرا گردد شجون

پایان جلسه ی چهارم
(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

زنده در هر دو جهان نیست به جز کشته‌ی دوست
کشته‌ام کشته‌ی او را که جهان زنده به اوست
از در دوست در آ، جلوه‌گه دوست ببین
که رخ دوست نبینی مگر از دیده‌ی دوست
خضر ما تشنه‌ی دریا شد و ما تشنه‌ی وی
وین زلال از دل دریاست که ما را به سبوست
چشمه‌ها چشم مرا هر سر مو از غم توست
ای که در باغ تنت، چشمه‌ی خون هر سر دوست
پیش ما از همه سو قبله به جز روی تو نیست
وجه الهی و روی تو عیان از همه سوست

تیر باران چو تنت از همه سو گشت حسین
سوی حق روی دلت از همه و از همه سوست
گشت از خون تنت کرب و بلا دشت ختن
اینک از تربت او صورت من غالیه بوست
سجده بر خاک تو شایسته بود وقت نماز
ای که از خون جبینت به جبین آب وضوست
هر کریمی نشود کشته بر آزادی خلق
جز تو ای زنده که جود و کرمت عادت و خوست
بر لب خشک تو جیحون رود از چشم ترم
هر کجا رهگذرم بر لب بحر و لب جوست

زخم شمشیر ندیدم که بدوزند به تیر
جز جراحات عروق تو که این گونه رفوست
تشنه اطفال تو در بادیه مردند و هنوز
خضر بر چشمه‌ی خضرای لب‌ت بادیه پوست
ناوکم بر دهن آید، که نگویم به کسی
اصغرت را ز کمان، تیر سه پهلو به گلوست
تیغ فولاد کجا، روی لطیف تو کجا؟
دل بر آن روی بگرید اگر از آهن و روست

السَّلَامُ عَلَى وَليِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى خَليلِ اللَّهِ وَ نَجِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابنِ صَفِيِّهِ؛
السَّلَامُ عَلَى الحُسَيْنِ المَظْلُومِ الشَّهِيدِ؛
السَّلَامُ عَلَى أسيرِ الكُرَبَاتِ وَ قَتيلِ العَبْرَاتِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)



(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)



(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلْ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا

مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

جلسه پنجم

(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

(آنچه گذشت)

در جلسات گذشته گفتیم:
قصدمان از طرح مبحث **(عاشورا، عبرتها و میزانها)**
این است که میزان و ترازوی پیدا کنیم،
تا خودمان را بسنجیم و مراقبت کنیم از این که:

مبادا به اسم دین، یا در **(توهم دینداری)**
(راه دین خدا را سد کرده باشیم)

و به دنبال ترازوی هستیم،
برای سنجش:

(سعادت و شقاء)

قرآن کریم در تعریف سعادت می‌فرماید:
(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)

کسی که با پذیرش سختی کار،
بنا به (پاکسازی) دارد؛
قطعا سعادت برای او رقم خورده است.

(راه دستیابی به سعادت)

(ذکر اسم ربّ) است؛

و نتیجه‌ی آن (صلاة) می‌باشد؛

(وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى)

(ذکر اسم ربّ)

توجه به این حقیقت است که:

(هستی همگان از اوست)

(و بقاء این هستی هم از اوست)

(و به تعبیری عمیق، خود همه اوست)

و نام این حقیقت (توحید) است.

قرآن کریم از این سخن می گوید که:
(سعادت در پاکسازی است)

و (راه دستیابی به سعادت)

(ذکر اسم ربّ) است.

(ذکر اسم ربّ) یعنی:

انسان در درون جان خویش
در پیچ و خم زندگی، در غمها و شادیهها،
در دارائیهها، نداریهها، شادکامیهها و مصیبت زده شدنها،
در به دست آوردنهای و از دست دادنهای،
و خلاصه در تمام عرصه‌های تلخ و شیرین زندگی،
(بیابد که هیچ مدبری جز ربّ اعلیٰ ندارد)

من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست
که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم

زمانی که یافت:

(هیچ مدبری جز ربّ اعلی ندارد)

(قلب / مرکز دریافت باطنی او)

فقط برای (ربّ جلیل الامر) خاشع است.

گر بشکافند سراپای من

جز تو نیابند در اعضای من

این خشوع قلبی،
به اعمال خارجی او نیز سرایت کرده،
و به (خشوع عملی)
در پیشگاه (ربّ جلیل الامر) منتهی می‌شود؛
و این همان حقیقت (صلاة) است.

حال اگر سوال کنیم:

(مانع دستیابی به سعادت) چیست؟

پاسخ قرآن کریم این است که:

(بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

(مانع دستیابی به سعادت)

(بوگزیدن حیات دنیا) است.

و اگر سوال کنیم (حیات دنیا) چیست؟

پاسخ این است که:

(دنیا) هرچیزی است که:

تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

و (توگ دنیا) ترک کردن هرچیزی است که:

تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

شرح مطلب این که: انسان، زمانی که دست خلقت او را ترکیب و ایجاد کرد، و چشم او به **(زینت حیات دنیا)** و **(اسباب و شفیعان ظاهری)** افتاد.

و لذائذ دنیا او را به خود جذب کرد؛
(جانش به این امور علاقه پیدا کرد)

این شیفتگی او را به:

(چنگ زدن به اسباب)

(و خاضع بودن در مقابل آن)

دعوت کرد، و او را بازداشت از:

(رو کردن به مسبب الاسباب و ایجاد کننده‌ی آن)

(و کسی که تمامی امر در دست اوست)

نتیجه‌ی این رویکرد این شد که:
(به اسباب استقلال در سببیت عطا کرد)
او هیچ همتی ندارد جز این که:

از طریق خاضع بودن در مقابل اسباب،
(به لذت‌های زندگی مادی دست یابد)

پس در تمامی زندگی خود،
با این **(پندارها و اوهامی)** که:
نفسش او را در آنها قرار داده است،
نفسی که:

مشغول به لذائذ حیات مادی است، و
(بازی با باطل و مشغول شدن به آن)
تمامی زندگیش را در بر گرفته است.

كَمَا قَالَ تَعَالَى:

(وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ)

(این همان سخن خداوند است که) می‌فرماید:

این زندگی بی‌ارزش دنیا، چیزی نیست جز:

(لعب / بازی خیالی)

و (لهو / امور بازدارنده از امر دارای اهمیت)

(ادامه‌ی سخن)

نگاهی به آثار

بوگزیدن دنیا

از روز اول تاریخ،
نسل بشر در یکی از دو جاده‌ی
(سعادت و شقاء) در حرکت بودند،
و کربلا هم مسیر برخورد این دو گروه است.

قرآن کریم هم از دو مسیر
(سعادت و شقاء) سخن می‌گوید،

و انسانها را به دو دسته‌ی (سعید و شقی)
تقسیم می‌کند:

(يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ)
(فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ)

(سوره‌ی هود آیه‌ی 105)

قرآن کریم از این سخن می گوید که:
(سعادت در پاکسازی است)

و (راه دستیابی به سعادت)

(ذکر اسم ربّ) است.

(ذکر اسم ربّ) یعنی:

انسان در درون جان خویش
در پیچ و خم زندگی، در غمها و شادیهها،
در دارائیهها، نداریهها، شادکامیهها و مصیبت زده شدنها،
در به دست آوردنهای و از دست دادنهای،
و خلاصه در تمام عرصه‌های تلخ و شیرین زندگی،
(بیابد که هیچ مدبری جز ربّ اعلیٰ ندارد)

من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست
که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم

زمانی که یافت:

(هیچ مدبری جز ربّ اعلی ندارد)

(قلب / مرکز دریافت باطنی او)

فقط برای (ربّ جلیل الامر) خاشع است.

گر بشکافند سراپای من

جز تو نیابند در اعضای من

این خشوع قلبی،
به اعمال خارجی او نیز سرایت کرده،
و به (خشوع عملی)
در پیشگاه (ربّ جلیل الامر) منتهی می شود؛
و این همان حقیقت (صلاة) است.

(مانع دستیابی به سعادت)
(بوگزیدن حیات دنیا) است.

(بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

قرآن کریم در مورد این اراده‌ی دنیا می‌فرماید:

(فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا)
(وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

به کسی که (از ذکر ما رویگردان است) پشت کن،
کسی که اراده‌ای جز حیات دنیا ندارد.

کسی که:

(تمامی تلاشش منحصر به حیات دنیا است)

و اعتقاد عملی به جاودانگی ندارد،

از (سعادت) تصویر دیگری دارد.

در زندگی کسی که:
اراده‌ای جز حیات دنیا ندارد و
(تمامی تلاشش منحصر به حیات دنیا است)

(سعادت) منحصر در:

(بهره بردن از مواهب زندگی دنیایی است)

امیرالمومنین (علیه افضل صلوات المصلین)

درباره‌ی دنیا پرستان می‌فرماید:

(مَنْ عَظُمَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ)
(وَ كَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ)

کسی که دنیا در نگاهش عظیم باشد،
و موقعیت دنیا در قلبش بزرگ جلوه کند؛

به این تعبیر توجه کنید!

(آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى)

(دنیا را بر الله تعالی برمی‌گزینند)

بر الله تعالی (منشأ و مصدر عالم) است؛

(مسبب الاسباب و ایجاد کننده‌ی آن)

(و کسی است که تمامی امر در دست اوست)

عبد دنیا،

(دنیا را بر الله تعالی برمی‌گزینند)

در نتیجه:

(منشأ و مصدر عالم)

(مسبب الاسباب و ایجاد کننده‌ی آن)

را فراموش می‌کند؛ و از یاد می‌برد کسی را که:

(تمامی امر در دست اوست)

نتیجہ‌ی این فراموشی
و برگزیدن دنیا بر اللہ این است کہ:

(فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَ صَارَ عَبْدًا لَهَا)

به سوی دنیا منقطع می‌گردد؛

و عبد دنیا می‌شود.

(انقطاع به دنیا) یعنی:

جز دنیا نمی بیند و جز دنیا نمی خواهد؛

و **(عبد دنیا می شود)** یعنی:

آنچه او را حرکت می دهد

و آنچه او را از حرکت باز می دارد دنیا است.

امیرالمومنین (علیه افضل صلوات المصلین)

در نامه‌ای خطاب به معاویه می‌فرماید:

إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا
(وَ لَمْ يَرْضَ لَنَا الدُّنْيَا ثَوَابًا)

ما اهل بیت، از خاندانی هستیم که
خداوند برای ما، آخرت را به جای دنیا برگزیده است؛
و راضی نشده که دنیا پاداش ما باشد.

سپس در توضیح پستی دنیا می‌فرماید:

(إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ زَكَرِيَّا نُشِرَ بِالْمِنْشَارِ)

پیامبر خدا زکریا به وسیله‌ی ارّه کشته شد.

(وَ يَحْيَىٰ ذُبِحَ وَ قَتَلَهُ قَوْمُهُ)
(وَ هُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ)
(وَ ذَلِكَ لِهَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ)

و یحییای نبی سربریده شد،
و قومش او را به شهادت رساندند،
در حالی که آنان را به الله تعالی دعوت می‌کرد؛
و این به خاطر پستی و خواری دنیا،
در نزد الله تعالی است.

امیرالمومنین (علیه افضل صلوات المصلین) در بیانی دیگر
در توصیف ظالمان اهل دنیا می‌فرماید:

(أَوْلَهُمْ قَائِدٌ لِّأَخْرِهِمْ وَ آخِرُهُمْ مُّقْتَدٍ بِأَوْلِيهِمْ)

نخستین آنها رهبر آخرینشان هستند؛
و آخرینشان پیرو نخستین آنها.

(يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دَنِيَّةٍ)
(وَ يَتَكَاَلَبُونَ عَلَى حِيْفَةٍ مُرِيْحَةٍ)

آن‌ها برای به دست آوردن دنیای پست،
بر یکدیگر سبقت می‌جویند؛
و همچون سگانی که
بر سر مردار گندیده‌ای ریخته‌اند؛
با یکدیگر به نزاع بر می‌خیزند.

(وَ عَنِ قَلِيلٍ يَتَّبِعُ التَّابِعُ مِنَ الْمُتَّبِعِ)
(وَ الْقَائِدُ مِنَ الْمَقُودِ)
(فَيَتَزَايَلُونَ بِالْبَغْضَاءِ وَ يَتَلَاعَنُونَ عِنْدَ اللِّقَاءِ)

ولی به زودی پیروان، از پیشوایان خود بیزاری می جویند؛
و رهبران از پیروانشان؛
و سرانجام با بغض و کینه از هم جدا می شوند؛
و به هنگام ملاقات یکدیگر را لعن و نفرین می کنند.

نگاهی کوتاه به (خطبه‌ی منا)

امام حسین (علیه السلام)

در خطبه‌ای معروف به خطبه‌ی منا،
که اندکی قبل از مرگ معاویه،
در مکه ایراد فرموده‌اند؛
و مخاطب آن اصحاب و تابعین بوده‌اند؛
می‌فرماید:

(وَ لَكِنَّكُمْ مَكَنتُمْ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ)
(وَ اسْتَسَلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ)
(يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ)

ولی شما (ای اصحاب رسول خدا)
با منزلتی که داشتید ستمگران را تقویت کردید.
و کارهای خدا را به دست ایشان سپردید، تا به شبهه
عمل کنند، و به فرمان شهوت خود به کار برخیزند.

سپس امام (علیه السلام)
در توضیح این که
چرا اصحاب و تابعین
دست به چنین کاری زده‌اند؛
می‌فرماید:

(سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَرَرُوا مِنْ الْمَوْتِ)
(وَإِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ)

سبب تسلط یافتن ستمگران،
فرار شما از مرگ،
و شیفگی شما به زندگی است که:
ناگزیر شما را ترك خواهد کرد.

این بخش از سخن را با کلامی از
رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به پایان می‌بریم.

در کتاب شریف

(الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 129)

(بَابُ ذَمِّ الدُّنْيَا وَ الزُّهْدِ فِيهَا حَدِيثَ 8)

از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

(خَرَجَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) وَ هُوَ مَحْزُونٌ)
(فَاتَاهُ مَلِكٌ وَ مَعَهُ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ)

روزی حضرت پیغمبر (صلى الله عليه و آله)
بیرون آمد در حالی که دلگیر بود،
پس ملکی نازل شد که
کلیدهای گنجهای زمین با او بود.

(فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ)
(يَقُولُ لَكَ رَبُّكَ افْتَحْ وَ خُذْ مِنْهَا مَا شِئْتَ)
(مِنْ غَيْرِ أَنْ تُنْقَصَ شَيْئًا عِنْدِي)

گفت: یا محمد! اینها کلیدهای گنجهای زمین است؛
و پروردگار تو می گوید که:
درهای گنجها را بگشا و از آنجا آنچه می خواهی بردار؛
بدون آنکه چیزی از درجه تو نزد ما کم شود.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله)
(الدُّنْيَا دَارٌ مَنْ لَا دَارَ لَهُ وَ لَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ)

پیامبر (صلى الله عليه و آله) فرمودند:
دنیا خانه کسی است که خانه نداشته باشد.
و کسی از برای دنیا جمع مال می کند که:
عقل نداشته باشد.

(فَقَالَ الْمَلِكُ وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا)
(لَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْكَلَامَ مِنْ مَلِكٍ)
(يَقُولُهُ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ حِينَ أُعْطِيَ الْمَفَاتِيحَ)

پس آن ملک گفت:

به حق آن کسی که تو را به حق به پیغمبری فرستاده،
که این کلام را در آسمان چهارم از ملکی شنیدم؛
هنگامی که کلیدها به من داده شد.

جمع بندی سخن

قرآن کریم از این سخن می گوید که:
(سعادت در پاکسازی است)

و (راه دستیابی به سعادت)

(ذکر اسم ربّ) است.

(ذکر اسم ربّ) یعنی:

انسان در درون جان خویش
در پیچ و خم زندگی، در غمها و شادیهها،
در دارائیهها، نداریهها، شادکامیهها و مصیبت زده شدنها،
در به دست آوردنهای و از دست دادنهای،
و خلاصه در تمام عرصه‌های تلخ و شیرین زندگی،
(بیابد که هیچ مدبری جز ربّ اعلیٰ ندارد)

من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست
که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم

زمانی که یافت:

(هیچ مدبری جز ربّ اعلی ندارد)

(قلب / مرکز دریافت باطنی او)

فقط برای (ربّ جلیل الامر) خاشع است.

گر بشکافند سراپای من

جز تو نیابند در اعضای من

این خشوع قلبی،
به اعمال خارجی او نیز سرایت کرده،
و به (خشوع عملی)
در پیشگاه (ربّ جلیل الامر) منتهی می‌شود؛
و این همان حقیقت (صلاة) است.

(مانع دستیابی به سعادت)
(بوگزیدن حیات دنیا) است.

(بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

(دنیا) هرچیزی است که:

تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

و (توگ دنیا) ترک کردن هرچیزی است که:

تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

عبد دنیا،

(دنیا را بر الله تعالی برمی‌گزینند)

در نتیجه:

(منشأ و مصدر عالم)

(مسبب الاسباب و ایجاد کننده‌ی آن)

را فراموش می‌کند؛ و از یاد می‌برد کسی را که:

(تمامی امر در دست اوست)

نتیجہ‌ی این فراموشی
و برگزیدن دنیا بر اللہ این است کہ:

(فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَ صَارَ عَبْدًا لَهَا)

به سوی دنیا منقطع می‌گردد؛

و عبد دنیا می‌شود.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله)
(الدُّنْيَا دَارٌ مَنْ لَا دَارَ لَهُ وَ لَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ)

و دنیا خانه کسی است که:

خانه نداشته باشد.

و کسی از برای دنیا جمع مال می کند که:

عقل نداشته باشد.

بعد از بیان تمامی این مطالب،
چالش اساسی این است که:

راه نجات از بلیه‌ی دنیاپرستی،
و رهایی از آثار برگزیدن دنیا چیست؟

پاسخ قرآن کریم این است که:

(وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى)

ادامه‌ی سخن را
به جلسه‌ی بعد موکول می‌کنیم.

پایان جلسه ی پنجم
(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

کنگره‌ی عشق نیست منزل هر بوالهوس
طایر آن آشیان جان حسین است و بس
قله‌ی قاف وجود منزل عنقا بود
بر سر این آشیان پر نگشاید مگس
پایه‌ی اوصاف او فوق اشارات ماست
رفعت این پایه نیست افئده را دسترس
محفل ایجاد را اوست چراغ ابد
تا ابد از نور او مشعله‌ها مقتبس
گشت چو کرب و بلا عارج معراج عشق
روح امینش فشاند گرد ز سم فرس

او قفس تن شکست تا به قفس ماندگان
در پی او بشکنند قالب تن را قفس
گشته بسی دیده‌ام در هوسی داده جان
زنده چو او کس ندید گشته به ترک هوس
رفت و شد اندر پیاش قافله دل روان
ما پی این کاروان شاد به بانگ جرس
ای شه با فر و نور، عرشِ مقام تو را
لامسه‌ی عقل ما، دم زند از لایمس

بحر ثنای تو را عقل نبی زورق است
جنبش ما اندر او جنبش خار است و خس
کشته‌ی غفلت بود هرکه تو را کشته خواند
ای دم جان پرورت زنده دلان را نفس
جان "فواد" از ازل ملتزم نور توست
چون ز ازل نور توست افئده را ملتمس
کرد دل از چشم دل در همه عالم نظر
غیر تو کس را نیافت تا بدهد دل به کس

السَّلَامُ عَلَى وَليِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى خَليلِ اللَّهِ وَ نَجِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابنِ صَفِيِّهِ؛
السَّلَامُ عَلَى الحُسَيْنِ المَظْلُومِ الشَّهِيدِ؛
السَّلَامُ عَلَى أسيرِ الكُرَبَاتِ وَ قَتيلِ العَبْرَاتِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)



(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)



(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا

مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

جلسه ی ششم

(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

(آنچه گذشت)

در جلسات گذشته گفتیم:
قصدمان از طرح مبحث **(عاشورا، عبرتها و میزانها)**
این است که میزان و ترازوی پیدا کنیم،
تا خودمان را بسنجیم و مراقبت کنیم از این که:

مبادا به اسم دین،
(راه دین خدا را سد کرده باشیم)
یا در **(توهم دینداری)** به سر بریم!

چالش ما این بود که:

چرا بشریت، از دستورالعملی که
انبیاء برای هدایت آورده‌اند،
بهره‌ی لازم را نبرده است؟

و مبادا که ما هم در **(توهم بهره بردن)**
باشیم و هیچ بهره‌ای نبرده باشیم!

و به دنبال ترازوی هستیم،
برای سنجش:

(سعادت و شقاء)

قرآن کریم از این سخن می گوید که:
(سعادت در پاکسازی است)

و (راه دستیابی به سعادت)

(ذکر اسم ربّ) است.

(ذکر اسم ربّ) یعنی:

انسان در درون جان خویش
در پیچ و خم زندگی، در غمها و شادیها،
در دارائیها، نداریها، شادکامیها و مصیبت زده شدن‌ها،
در به دست آوردن‌ها و از دست دادن‌ها،
و خلاصه در تمام عرصه‌های تلخ و شیرین زندگی،
(بیابد که هیچ مدبری جز ربّ اعلیٰ ندارد)

من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست
که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم

زمانی که یافت:

(هیچ مدبری جز ربّ اعلیٰ ندارد)

(قلب / مرکز دریافت باطنی او)

فقط برای (ربّ جلیل الامر) خاشع است.

گر بشکافند سراپای من

جز تو نیابند در اعضای من

این خشوع قلبی،
به اعمال خارجی او نیز سرایت کرده،
و به (خشوع عملی)
در پیشگاه (ربّ جلیل الامر) منتهی می‌شود؛
و این همان حقیقت (صلاة) است.

(مانع دستیابی به سعادت)
(بوگزیدن حیات دنیا) است.

(بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

(دنیا) هرچیزی است که:

تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

و (توگ دنیا) ترک کردن هرچیزی است که:

تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

عبد دنیا،

(دنیا را بر الله تعالی برمی‌گزینند)

در نتیجه:

(منشأ و مصدر عالم)

(مسبب الاسباب و ایجاد کننده‌ی آن)

را فراموش می‌کند؛ و از یاد می‌برد کسی را که:

(تمامی امر در دست اوست)

نتیجہ‌ی این فراموشی
و برگزیدن دنیا بر اللہ این است کہ:

(فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَ صَارَ عَبْدًا لَهَا)

به سوی دنیا منقطع می‌گردد؛

و عبد دنیا می‌شود.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)
(الدُّنْيَا دَارٌ مَنْ لَا دَارَ لَهُ وَ لَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ)

و دنیا خانه کسی است که:

خانه نداشته باشد.

و کسی برای دنیا جمع مال می کند که:

عقل نداشته باشد.

بعد از بیان تمامی این مطالب،
چالش اساسی این است که:

راه نجات از بلیه‌ی دنیاپرستی،
و رهایی از آثار برگزیدن دنیا چیست؟

پاسخ قرآن کریم این است که:

(وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى)

(ادامه‌ی سخن)

انسان بر اساس طبع و فطرت خود،
همواره برای خویشتن،
در جستجوی (خیر) و فراری از (شر) است.

و بر اساس همین طبع و فطرت،
همواره در جستجوی (باقی) است،
و (فانی) را دوست ندارد.

انسان، زمانی که
دست خلقت او را ترکیب و ایجاد کرد،
و چشم او به **(زینت حیات دنیا)**
و **(اسباب و شفیعان ظاهری)** افتاد.

و لذائذ دنیا او را به خود جذب کرد؛
(جانش به این امور علاقه پیدا کرد)

و بر اساس طبع و فطرتی که همواره
در جستجوی (خیر) و فراری از (شرّ)
و در جستجوی (باقی) و فراری از (فانی) است؛

(زینت حیات دنیا)

و (اسباب و شفیعان ظاهری) را
(باقی و خیر) تصور کرد.

جانش جذب (زینت حیات دنیا)
و (اسباب و شفیعان ظاهری) شد؛
و هر مانعی را در راه کسب آن،
(شرّ) تصور کرد؛
و (فانی بودن دنیا) از یاد برد.

(حیات دنیا) ابزاری شد که:

موجب فریب خوردن انسان،
و بازماندن از کمال نهایی انسان،
در مبدأ و معاد گشت.

قرآن کریم که هدایت خویش را
بر اساس طبع و فطرت انسان بنا کرده است؛
برای توجه دادن انسان به

(خطای در تشخیص مصداق خیر و باقی)

در دستورالعملی کوتاه و جامع اعلام می‌کند:

(وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى)

(وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى)

آنچه که (خیر) است؛
و آنچه که (باقی) است؛
(آخرت) است.

پس قرآن کریم برای توجه دادن انسان به
(خطای در تشخیص مصداق خیر و باقی)

اعلام می‌کند:

آنچه که (خیر و باقی) است؛

(آخرت) است.

(وَ الْأُخْرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى)

اما چالش اساسی
در مقصود از **(آخرت)** است.

چالش اساسی این است که:
مقصود از **(آخرت)** چیست؟

برای پاسخ به این پرسش که:

مقصود از **(آخرت)** چیست؟

لازم است بحثی را درباره‌ی دو دیدگاه

نسبت به **(جهان دیگر یا آخرت)**

داشته باشیم.

(بررسی دو دیدگاه نسبت به آخرت)

اولین چیزی که با شنیدن تعبیری مانند:

(جهان دیگر یا آخرت)

و امور مربوط به آن از جمله:

(هوک، برزخ، صراط، میزان، بهشت، جهنم و ...)

به ذهن می‌رسد، **(مکان و زمان)** است.



ما نام این دیدگاه را

(نگاه مکانی و زمانی) می‌نامیم.

در (نگاه مکانی و زمانی)
تصور ما از شنیدن کلماتِ
(هرگ، برزخ، صراط، میزان، آخرت)
(بهشت و جهنم و بازگشت)
این است که:

ما (روزی) می‌میریم، و وارد (جایی)،
به نام برزخ و سپس آخرت می‌شویم.

در **(آنجا)**، یعنی **(آخرت)**،

ترازویی قرار داده اعمال ما را وزن می‌کنند؛

سپس از پلی به نام **(صراط)** عبور کرده،

یا وارد **(جایی به نام بهشت)** می‌شویم؛

یا سقوط کرده،

و گرفتار **(جایی به نام جهنم)**، می‌گردیم.

تمامی ساختار این نگاه،

بر اساس **(زمان و مکان)** استوار است.

اما نگاه دیگری
غیر از نگاه (مکانی و زمانی) هم وجود دارد؛

این نگاه (نگاه مقامی) است.

اما قبل از شرح **(نگاه مقامی)؛**
توضیح این مطلب لازم است که:

مقصود ما از ذکر این مطلب،
به هیچ وجه نفی **(نگاه زمانی و مکانی)** نیست.

(نگاه زمانی و مکانی) به اموری همچون

(هوک، برزخ، صراط، میزان، آخرت)،

(بهشت و جهنم و بازگشت)،

یک دسترسی است که:

بسیاری از انسانها را در طول زمان،

از ارتکاب معصیت،

و ابتلا به رذایل اخلاقی حفظ کرده است.

مقصود ما از شرح (نگاه مقامی)،
فقط ایجاد یک دسترسی تازه،
و عبور از (ظاهر دین به عمق آن) است.

نگاه دوم

(نگاه مقامی به جهان دیگر)

در (نگاه مقامی) اموری مانند:
(هوک، برزخ، صراط، میزان، آخرت)
(بهشت و جهنم و بازگشت)

همگی یک (مقام) یا به تعبیر دیگر،
یک (جایگاه) هستند.

(نگاه مقامی با نگاه زمانی)

این تفاوت را دارد که:

در (نگاه مقامی) اموری مانند:
(هوک، برزخ، صراط، میزان، آخرت)
(بهشت و جهنم و بازگشت)

تماماً (مقامات قابل دسترسی) هستند.

(مرگ)، یک (مقام قابل دسترسی) است؛

به این بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله توجه فرمایید!

(مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا)

(بمیرید پیش از آن که بمیرید)

اگر مرگ (پدیده‌ای زمانی) است؛

این حدیث چه معنایی دارد؟

آیا حدیثِ جناب عیسیٰ (علی نبینا و آله و علیه السلام) را شنیده‌اید؟

(لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُؤَلِّدْ مَرَّتَيْنِ)

وارد ملکوت آسمان‌ها نمی‌شود،
مگر کسی که **(دوبار)** متولد شده باشد.

(تولد دوباره) چه معنایی دارد؟

در **(نگاه مقامی)** انسان دائماً در حال سیر است؛

مرتبه‌ی اول سیر انسان **(دنیا)** است؛
پایان این مقطع از سیر **(هوک)** است؛

(هوک) مرتبه‌ی **(پرده‌برداری از حقایق)** است.

(مرگ) مرتبه‌ی (پرده‌برداری از حقایق) است.

انسان سیر کننده،

(اگر سیر درستی داشته باشد)

در همین زندگی دنیا به آن می‌رسد؛

که این همان حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

(مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا)

(بمیرید پیش از آن که بمیرید)

اگر (مرگ)، یک (مقام قابل دسترسی) نباشد؛
معنا ندارد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به ما توصیه کنند که:

(مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا)

(بمیرید پیش از آن که بمیرید)

پس (مرگ)، یک (مقام قابل دسترسی) است.

اما انسان سیر کننده،
(اگر سیر درستی نداشته باشد)
برای رسیدن به (مقام هرگ)
باید منتظر فرا رسیدن (زمان هرگ) باشد.

برای غالب انسانها که سیر درستی ندارند،
(مسئله‌ی هرگ)
(مسئله‌ی زمانی است)

غالب انسانها **(بعد از مرگِ زمانی)** اموری مانند:
(مرگ، برزخ، صراط، میزان، آخرت)
(بهشت و جهنم و بازگشت)
را **(تجربه)** می‌کنند.

اما گروه اندکی هم هستند،
که در همین زندگی دنیا و قبل از فرا رسیدن
(مرگِ زمانی) این حقایق را **(تجربه)** می‌کنند.

این حقایق

(مقامات قابل دسترسی) هستند.

کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله :

(مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا)

(بمیرید پیش از آن که بمیرید)

نیز اشاره به همین امر است.

(آخرت و حوادث مربوط آن)

(مقامات قابل دسترسی) هستند.



(دسترسی به این مقامات)

در گرو (سیر انسان) است.

قرآن کریم برای توجه دادن انسان به
(خطای در تشخیص مصداق خیر و باقی)
اعلام می‌کند:

آنچه (خیر و باقی) است، (آخرت) است.

(وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى)

آنچه که (خیر و باقی) است، (آخرت) است.

از طرف دیگر

(آخرت و حوادث مربوط آن)

(مقامات قابل دسترسی)

و در گرو (سیر انسان) است.

(وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى)

به انسان اعلام می‌کند:

در (تشخیص مصداق خیر و باقی)

اشتباه کرده است؛

و به او گوشزد می‌کند:

آنچه (خیر و باقی) است، (آخرت) است.

قدم بعدی بیاناتی هستند که اعلام می‌کنند:

(آخرت و حوادث مربوط آن)

(مقامات قابل دسترسی) هستند.

(دسترسی به این مقامات)

در گرو (سیر انسان) است.

قدم سوم،

شرح و توضیح این دو مرحله است که:

1- (آخرت و حوادث مربوط آن)

(مقامات قابل دسترسی) هستند؛

2- و (دسترسی به این مقامات)

در گرو (سیر انسان) است.

در مورد مرحله اول که:

(آخرت و حوادث مربوط آن)

(مقامات قابل دسترسی) هستند؛

توضیحاتی را بیان کردیم.

در مورد مرحله دوم که:

و (دسترسی به مقامات آخرت)

در گرو (سیر انسان) است.

در بخش بعد توضیحاتی را بیان خواهیم کرد.

نگاهی کوتاه به

(سیر انسان از منظر قرآن کریم)

قرآن کریم در آیاتی از قبیل
(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ)
(ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ)
(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)
(فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ)

بیان می‌کند:

(سیر انسان)

برای عبور از (أَسْفَلَ سَافِلِينَ)،
و صعود و بازگشت به (أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ)

در چرخه‌ی (ایمان و عمل صالح) است.

و اعلام می کند که:
(سیر انسان صعودی است)

(ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ)

در قدم سوم، روشن می‌کند که چگونه،
(ایمان و علم در درجات، بالا می‌برند)

(إِنَّهُ يَضَعُ الْكَلِمَ الطَّيِّبُ)
(وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)

سیر انسان در

(چرخه‌ی ایمان و عمل صالح) رخ می‌دهد،
نقطه‌ی آغازین سیر، (ایمان و عمل صالح) است.

در قدم بعدی،

(عمل صالح) با (جان انسان) ممزوج می‌شود.

(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)

(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ)

از (صعودی بودن سیر)، سخن می‌گوید.

(وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)

از نقش (عمل صالح)

در (صعود کلم طیب) پرده برمی‌دارد.

و این چرخه دائماً رو به سوی کمال دارد.
از (ایمان) به (عمل صالح)

و از (عمل صالح)
به (ایمانی با کیفیتی دیگر)

و (دسترسی به مقامات آخرت)

در گرو (سیر انسان) است.

و (سیر انسان) در

(چرخه‌ی ایمان و عمل صالح) رخ می‌دهد.

پایان جلسه ی ششم
(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

عنقای قاف را هوس آشیانه بود
غوغای نینوا همه در ره بهانه بود
جایی که خورده بود می، آنجا نهاد سر
دُردی کشی که مست شراب شبانه بود
یکباره سوخت ز آتش غیرت، هوای عشق
موهوم پرده‌ای اگر اندر میانه بود
در یک طبق به جلوهء جانان نثار کرد
هر دُرّ شاهوار کش اندر خزانه بود

نامد به جز نوای حسینی، به پرده راست
روزی که در حریم الست این ترانه بود
بالله! که جا نداشت به جز بی نشان در او
آن سینه‌ای که تیر بلا را نشانه بود
کوری نظاره کن که شکستند کوفیان
آینه‌ای که مظهر حُسن یگانه بود
نی نی، که وجه باقی حق را هلاک نیست
صورت به جاست، آینه گر رفت، باک نیست

توسلی به جناب قاسم بن حسن

بر فرس تیزرو هر که تو را دید گفت
برگ گل سرخ را باد کجا می برد
قاسم رزمنده رفت رو سوی میدان رزم
این گل خوشبوی را عشق جدا می برد
نو گل باغ حسن (ع) رفت به نزد عمو
درد دل خویش را فاش بگوید به او
اذن جهادش دهد سرور تابنده رو
سوی عمویش زشوق خویش چرا می برد

چونکه به مرکب سوار قاسم رزمنده شد
قلب عمو ناگهان از بدنش کنده شد
بر تن قاسم زره خود براننده شد
غنچه‌ی این باغ را باد بلا می‌برد
قاسم شیرین سخن داد بزد ای عمو
جانب قاسم بیا دادرس نیکجو
تا که رسیدش به سر، سرور منظر نکو
باب من آمد عمو روح مرا می‌برد

السَّلَامُ عَلَى وَليِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى خَليلِ اللَّهِ وَ نَجِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابنِ صَفِيهِ؛
السَّلَامُ عَلَى الحُسَيْنِ المَظْلُومِ الشَّهِيدِ؛
السَّلَامُ عَلَى أسيرِ الكُرَبَاتِ وَ قَتيلِ العَبْرَاتِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)



(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)



(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا

مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

جلسه ی هفتم

(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

(آنچه گذشت)

قرآن کریم،

از این سخن می گوید که:

(سعادت) در (پاکسازی) است.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَىٰ

(سعادت) در (پاکسازی) است،

و (راه دستیابی به سعادت)

(ذکر اسم رب) است.

(وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى)

(ذکر اسم ربّ) یعنی انسان در درون جان خویش
در پیچ و خم زندگی، در غمها و شادیهها،
در دارائیهها، نداریهها، شادکامیهها و مصیبت زده شدن‌ها،
در به دست آوردن‌ها و از دست دادن‌ها،
و خلاصه در تمام عرصه‌های تلخ و شیرین زندگی،
(بیابد که هیچ مدبری جز ربّ اعلی ندارد)

من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست
که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم

زمانی که یافت:

(هیچ مدبری جز ربّ اعلی ندارد)

(قلب / مرکز دریافت باطنی او)

فقط برای (ربّ جلیل الامر) خاشع است.

گر بشکافند سراپای من

جز تو نیابند در اعضای من

این خشوع قلبی،
به اعمال خارجی او نیز سرایت کرده،
و به (خشوع عملی)
در پیشگاه (ربّ جلیل الامر) منتهی می شود؛
و این همان حقیقت (صلاة) است.

(مانع دستیابی به سعادت)
(بوگزیدن حیات دنیا) است.

(بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

عبد دنیا،

(دنیا را بر الله تعالی برمی‌گزینند)

در نتیجه:

(منشأ و مصدر عالم)

(مسبب الاسباب و ایجاد کننده‌ی آن)

را فراموش می‌کند؛ و از یاد می‌برد کسی را که:

(تمامی امر در دست اوست)

انسان بر اساس طبع و فطرتی که همواره
در جستجوی (خیر) و فراری از (شرّ)
و در جستجوی (باقی) و فراری از (فانی) است؛

(زینت حیات دنیا)

و (اسباب و شفیعان ظاهری) را
(باقی و خیر) تصور می‌کند.

قرآن کریم که هدایت خویش را
بر اساس طبع و فطرت انسان بنا کرده است؛
برای توجه دادن انسان به

(خطای در تشخیص مصداق خیر و باقی)

در دستورالعملی کوتاه و جامع اعلام می‌کند:

(وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى)

آنچه که (خیر و باقی) است، (آخرت) است.

از طرف دیگر

(آخرت و حوادث مربوط آن)

(مقامات قابل دسترسی)

و در گرو (سیر انسان) است.

و (دسترسی به مقامات آخرت)

در گرو (سیر انسان) است.

و (سیر انسان) در

(چرخه‌ی ایمان و عمل صالح) رخ می‌دهد.

(ادامه‌ی سخن)

داستان انسان، داستان (سیر) است.

(انسان) در

(چرخه‌ی ایمان و عمل صالح)

سیر می‌کند،

و دائماً در این چرخه، (مُتَّحَوِّلٌ) می‌شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

(مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَّثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ)

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند:

(کسی که به علم خود عمل کند)

(خداوند او را وارث آنچه نمی‌داند، می‌کند)

سرّ این بیان نورانی این است که:

انسان دائماً

(با هر عملی که انجام می‌دهد)

در حالِ

(خلق حقایقی در درون جان خویش است)

عمل متوقف بر (پوسته‌ی ظاهری) نیست،
بلکه هر عملی، دارای (روح و باطن است)،
(روح و باطنی) که:

(با جان عمل کننده ممزوج می‌شود)

برای روشن شدن این جمله که:

(روح و باطن عمل)

(با جان عمل کننده ممزوج می شود)

به یک (کلید واژه‌ی قرآنی)

توجه بفرمایید!

(کلید واژه‌ی قرآنی عجیب)

(المصیر)

در لغت عرب (صار) به معنای
(گردیدن و متحول شدن) است مانند:

صار الخشب رماداً

<--

چوب به خاکستر تبدیل شد.

(مصیر)

(مصدر میمی یا اسم زمان یا اسم مکان) است؛

در نتیجه:



به سه معنای

(دگرگون شدن / زمان دگرگونی / مکان دگرگونی)

به کار می‌رود.

از این گفتگو درباره‌ی (مصیر) روشن می‌شود:

تعاбірِ (وَ مَاوَاهُمُ النَّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ)
(وَ مَاوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ)
یا (إِلَى اللَّهِ / إِلَيْهِ / إِلَيْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ)
بیانگر یک حقیقت شگفت‌انگیز است.

این تعابیر بیانگر این حقیقت است که:

(سیر انسان)

از جنس (صیروت و دگرگونی است).

انسان در هر لحظه‌ای که بر او می‌گذرد،

و در هر حرکت و سکونی،

در حال (دگرگون شدن) است.

سرّ این داستان همان است که گفتیم:
(روح عمل با جان انسان ممزوج می‌شود)

انسان در هر لحظه‌ای که بر او می‌گذرد،
و در هر حرکت و سکونی، در حال (دگرگون شدن)،
و خلق جهانی تازه در درون خویش است.

(جهانی متناسب با روح عمل)

انسان دارای قوا و احساسات فراوان،
و جنبه‌های مختلفی است.

بخشی از این قوا و احساسات،
به جنبه‌ی **(گیاهی و حیوانی)** انسان،
و بخش دیگر به جنبه‌ی **(انسانی)** او برمی‌گردد.

از طرف دیگر، هر یک از این سه جنبه، یعنی:
جنبه‌ی **(گیاهی و حیوانی)** و جنبه‌ی **(انسانی)**،
(اعمالی متناسب با خود) را طلب می‌کنند؛

و در ادامه، در اثر **(تکرار عمل)**،
(ملکاتی) متناسب با خود ایجاد می‌کند.

و انسان دائماً دست در گریبانِ

(حالات و ملکاتِ)

(گیاهی و حیوانی و انسانی) است.

همانطور که:

هر خلقتی در این عالم صورتی طبیعی دارد،
همانطور که در حیوانات مشاهده می‌شود؛

هر **(ملکه‌ی / صفت ثابت)** نفسانی هم

صورتی باطنی و اخروی دارد که:

در عالم آخرت و خانه‌ی حیات مشاهده می‌گردد.

اولین قدم سالکان

(در طی مسیر کمال)

با توجه به توصیفاتى كه ذكر شد،
اولين قدمى كه سالكان مسير كمال
برمى دارند:

(بيرون كردن حب دنيا از قلب است)

این همان حقیقت است،
که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله)
(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)
(حب دنیا سرمنشأ تمامی خطاها است)

و این همان حقیقت است،
که امام سجاد (علیه السلام) فرمود:
انبیاء و علماء بعد از معرفت به آن گفتند:

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)

(حب دنیا سرمنشأ تمامی خطاها است)

و این همان حقیقت است که،
وقتی از امام سجاد (علیه السلام) سوال کردند:

(أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ)
کدام عمل در نزد الله تعالی برتر است؟
ایشان فرمودند:

قَالَ (عليه السلام)

(مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ)
(وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا)

ایشان فرمودند:

بعد از معرفت الله تعالى و رسول او،
هیچ عملی برتر از **(دشمنی دنیا)** نیست.

امام (علیه السلام) در پایان این روایت طولانی،
به یک مطلب کلیدی اشاره می‌کنند:

(وَالدُّنْيَا دُنْيَاءَانِ: دُنْيَا بِلَاغٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ)

دنیا بر دو قسم است:

(دنیای بلاغ و دنیای ملعون)

مقصود از (دنیای بلاغ)

همان کلام جناب عیسی است که:

إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا

(دنیا پل است، از آن عبور کنید و آن را آباد نکنید)

و اما مقصود از (دنیای ملعون) چیست؟

برای روشن شدن حقیقتِ (دنیای ملعون)،
به بیانی از امام صادق علیه السلام،
توجه فرمایید!

بیانی از مصباح الشریعة

(در باب زهد)

امام صادق علیه السلام،
در باب زهد مصباح الشریعه می فرمایند:

(الزُّهْدُ مِفْتَاحُ بَابِ الْآخِرَةِ وَ الْبَرَاءَةُ مِنَ النَّارِ)

(زهد)

کلید درِ آخرت و جواز نجات از آتش است.

بیان حقیقتِ (زهد)

(وَهُوَ تَرَكُ كُلِّ شَيْءٍ يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى)

(زهد) ترک کردن هر چیزی است که:
تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

(تذکر)

مشغول شدن از (الله تعالی) یعنی:

(مستقل فرض کردن خود و عالم)

و فراموش کردن

(غیر مستقل دیدن خود و تمام عالم)

(مِنْ غَيْرِ تَأْسُفٍ عَلَى فَوْتِهَا)

(توک مشغولیت از غیر الله تعالی)،

به شکلی که:

به خاطر از دست رفتن آن، تاسف نخوری.

(وَلَا إِعْجَابٍ فِي تَرْكِهَا)

(توک کردن مشغولیت از غیر الله تعالی)،

به شکلی که:

به خاطر ترک کردن آن، دچار (عُجْب) نشوی.

(عُجْب = شگفت زده شدن از کمال خویشتن)

(و لَا اِنْتَظَارِ فَرَجٍ مِنْهَا)

(توک کردن مشغولیت از غیر الله تعالی)،

به شکلی که:

به خاطر ترک کردن آن،
انتظار (نجات) نداشته باشی.

(وَلَا تَلَبَّيْ مَحْمَدَةَ عَلَيْهَا)

(ترک کردن مشغولیت از غیر الله تعالی)،

به شکلی که:

به خاطر ترک کردن آن،

انتظار (ستوده شدن) نداشته باشی.

(وَلَا غَرَضٍ لَهَا)

(توک کردن مشغولیت از غیر الله تعالی)،

به شکلی که:

به خاطر ترک کردن آن،

(هیچ هدفی به غیر از الله تعالی) نداشته باشی.

(بَلْ تَرَى فَوْتَهَا رَاحَةً وَ كَوْنَهَا آفَةً)

(ترک کردن مشغولیت از غیر الله تعالی)،

به شکلی که:

ترک این مشغولیت را موجب راحت بیابی؛
و وجود این مشغولیت را آفت بدانی.

(وَ تَكُونُ أَبَدًا هَارِبًا مِنَ الْآفَةِ)
(مُعْتَصِمًا بِالرَّاحَةِ)

دائماً از آفت (مشغولیت به غیر الله تعالی)
فراری باشی؛
به راحتِ (ذکر الله) پناه ببری.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله)
(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)

رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرمودند:
(حُبُّ دُنْيَا سِرْمَنْشَأُ تَمَامِي خَطَايَاهَا اسْت)

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله)
(الدُّنْيَا حَيْفَةٌ وَ طَالِبُهَا كِلَابٌ)

و نیز رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرمودند:
(دنیا مردار است و طالبان آن سگان هستند)

و این توصیف از دنیا،
همان (دنیای ملعون) است.

این چهره از دنیا یعنی:

(مشغولیت به غیر الله تعالی)

موضوع سخنانی از این قبیل است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

امام صادق (علیه السلام)

به نقل از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) :
(إِنَّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا بِالْآخِرَةِ)

رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرمودند:

طلب کردن دنیا،

موجب ضرر زدن به آخرت است.

کسی که با حقیقت دین اسلام آشنا نیست،
زمانی که این جمله را می‌شنود که:
(إِنَّ فِي طَلْبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا بِالْآخِرَةِ)

تصور می‌کند مقصود از (طلب کردن دنیا)،
فعالیت‌های طبیعی انسان در مسیر حیات،
از جمله کسب رزق و روزی و پرداختن به لوازم
حیات از جمله خواب و خوراک و ... است.

اما کسی که
با حقیقت دین اسلام آشنا است، می‌داند:

(دنیا) هر چیزی است که:
تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

و می‌داند که:

(توگ دنیا) ترک کردن هرچیزی است که:
تو را از **(الله تعالی)** مشغول می‌دارد.

چیست دنیا از خدا غافل بدن
نه قماش و نقده و میزان و زن

به سخن ابتدای بحث بازمی‌گردیم،

اولین قدمی که سالکان مسیر کمال
برمی‌دارند:

(بیرون کردن حب دنیا از قلب است)

(بیرون کردن حب دنیا از قلب)

ممکن نیست مگر:

با ترک کردن هرچیزی است که:
تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

ز هرچه آن غیر یار استغفرالله
ز بود مستعار استغفرالله
دمی کان بگذرد بی یاد رویش
از آن دم بی شمار استغفرالله

هدف واحد تمامی دستورات شرعی از جمله:

توبه، إنابة، محاسبة، مراقبة،
صمت (خاموشی)، جوع (گرسنگی)،
خلوت، سهر (شب زنده‌داری)،

(بیرون کردن حب دنیا از قلب) است.

پایان جلسه ی هفتم
(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

چون تیر عشق جا به کمان بلا کند
اول نشست بر دل اهل ولا کند
در حیرتند خیره‌سران از چه عشق دوست
احباب را به تند بلا مبتلا کند
بیگانه را تحمل بارِ نیاز نیست
معشوق، نازِ خود همه بر آشنا کند
تن پرور از کجا و تمنای وصل دوست
دردی ندارد او که طبیبش دوا کند

آن را که نیست شور حسینی به سر ز عشق
با دوست کی معامله‌ی کربلا کند
یکباره پشت پا، بر ماسوا زند
تا زآن میان از این همه خود را سوا کند
آری کسی که کشته او این بود سزاست
خود را اگر به کشته‌ی خود خونبها کند

توسلی به جناب علی اصغر

خیر مقدم علی اصغر ز سفر می‌آید
لوحش الله که به همراه پدر می‌آید
ناز پرورد من آمد سوی گهواره‌ی ناز
می‌سزد گر بنهم بر قدمش روی نیاز
طوطی من سخنی، از چه زبان بسته شدی
سفری بیش نرفتی که چنین خسته شدی
ناز آغاز کن و جلوه کن از آغوشم
که من این جلوه به ملک دو جهان نفرشم
ای جگر تشنه که با خون جگر آمده‌ای
خشک لب رفتی و با دیده‌ی تر آمده‌ای

آخر ای غنچه‌ی پژمرده که سیرابت کرد
نغمه‌ی تیر تو را از چه چنین خوابت کرد
گل من خار خدنگ که گلوی تو درید
گوش تا گوش تو را تیر جفای که درید
چه شد ای بلبل خوشخوان ز نوا افتادی
ز آشیان رفتی و در دام بلا افتادی
بودم امید که تا بال و پری باز کنی
نه که از دست من غمزده پرواز کنی

آرزو داشتم از شیر تو را باز کنم
برگ عیشی ز گل روی تو من ساز کنم
اگرت آب ندادند و مرا شیر نبود
نازنین حلق تو را طاقت این تیر نبود
طاقتم طاق شد آن طاقه‌ی ریحانم کو
طوطی شهد دهان شکر افشانم کو
حیف و صد حیف که برگ گل نسرینم رفت
ناز پرورده‌ی من، اصغر شیرینم رفت

السَّلَامُ عَلَى وَليِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى خَلِيلِ اللَّهِ وَ نَجِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ صَفِيهِ؛
السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ؛
السَّلَامُ عَلَى أَسِيرِ الْكُرْبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)



(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)



(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا

مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

جلسه‌ی هشتم

(عاشورا، عبرت‌ها و میزانشا)

(آنچه گذشت)

داستان انسان، داستان (سیر) است.

(انسان) در

(چرخه‌ی ایمان و عمل صالح)

سیر می‌کند،

و دائماً در این چرخه، (مُتَّحَوِّلٌ) می‌شود.

(روح عمل با جان انسان ممزوج می‌شود)

انسان در هر لحظه‌ای که بر او می‌گذرد،
و در هر حرکت و سکونی، در حال (دگرگون شدن)،
و خلق جهانی تازه در درون خویش است.

(جهانی متناسب با روح عمل)

کسی که دنیا در نگاهش عظیم باشد،
و موقعیت دنیا در قلبش بزرگ جلوه کند
(دنیا را بر الله تعالی برمی‌گزیند)

نتیجه‌ی این فراموشی
و برگزیدن دنیا بر الله این است که:
به سوی دنیا منقطع گردیده و عبد دنیا می‌شود.

اولین قدمی که
سالکان مسیر کمال برمی دارند:

(بیرون کردن حب دنیا از قلب است)

این همان حقیقت است،
که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله)
(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)
(حب دنیا سرمنشأ تمامی خطاها است)

کسی که با حقیقت دین اسلام آشنا نیست،
زمانی که این جمله را می‌شنود که:
(إِنَّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا بِالْآخِرَةِ)

تصور می‌کند مقصود از (طلب کردن دنیا)،
فعالیت‌های طبیعی انسان در مسیر حیات،
از جمله کسب رزق و روزی و پرداختن به لوازم
حیات از جمله خواب و خوراک و ... است.

اما کسی که

با حقیقت دین اسلام آشنا است، می‌داند:

(دنیا) هرچیزی است که:

تو را از **(الله تعالی)** مشغول می‌دارد.

و **(توگ دنیا)** ترک کردن هرچیزی است که:

تو را از **(الله تعالی)** مشغول می‌دارد.

و می‌داند که:

(توک دنیا) ترک کردن هرچیزی است که:
تو را از **(الله تعالی)** مشغول می‌دارد.

چیست دنیا از خدا غافل بدن
نه قماش و نقده و میزان و زن

هدف واحد تمامی دستورات شرعی از جمله:

توبه، إنابة، محاسبة، مراقبة،
صمت (خاموشی)، جوع (گرسنگی)،
خلوت، سهر (شب زنده‌داری)،

(بیرون کردن حب دنیا از قلب) است.

(ادامه‌ی سخن)

موضوع سخن ما

(عاشورا، عبرتها و میزانشا) است.

در ابتدای بحث از خودمان سوال کردیم:

چه اتفاقی برای دعوت انبیاء افتاده که:

از زمان پذیرش دین توسط بشر،

(دشمن اصلی انبیاء، دینداران هستند)

یکی از پاسخهای مهمی که
برای این پرسش پیدا کردیم این بود:

(حب دنیا) موجب انقطاع از الله تعالی،
و انکار دعوت انبیاء،
و قابلیت پیدا کردن برای ارتکاب هر جنایتی است.

بالاتر از این بیان،

کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله)

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)

(حب دنیا سرمنشأ تمامی خطاها است)

ما از خودمان سوال کردیم:
چه اتفاقی برای دین خدا افتاده که:

در سال 61 قمری

یعنی 51 سال بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
جانشین بر حق ایشان و امام زمان و نوه رسول خدا،
به دست دینداران و مسلمانان،
و نه حتی یهودیان و مسیحیان و کافران،
به فجیع‌ترین شکل در دشت کربلا به شهادت می‌رسد؛
و خاندان رسول اکرم به اسارت می‌روند.

به پاسخ این سوال از زبان امام شهید توجه
فرمایید!

امام حسین (علیه السلام)

در یکی از منازل سفر به سوی کربلا،
با فرزدق شاعر معروف عرب دیدار می‌کند،
و از او درباره‌ی وضعیت اهل عراق سوال می‌کند.
فرزدق در جواب می‌گوید:

(أَمَّا الْقُلُوبُ فَمَعَكَ)
وَ أَمَّا السُّيُوفُ فَمَعَ بَنِي أُمَيَّةَ عَلَيْكَ)

(اگر از حال دل آنها سوال کرده باشید)

دل‌های آنان با شما است؛

(و اگر از قصد و تصمیم آنها سوال کرده باشید)

شمشیرهای آنان بر علیه شما است.

امام حسین (علیه السلام)

به فرزدق می فرمایند:

(مَا أَرَاكَ إِلَّا صَدَقْتَ)

تو را در بیان این مطلب صادق می دانم.

سپس امام (علیه السلام)

در بیان علت این که دل‌های آنان با آن حضرت،
و شمشیرهای آنان بر علیه ایشان است می‌فرمایند:

إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الْمَالِ (الدنيا)

علت این امر این است که:
مردم عبد و بنده‌ی مال (دنیا) هستند.

(وَ الدِّينُ لَعِيقُ (لَغْوٌ) عَلَى ألسِنَتِهِمْ)

مردم عبد و بنده‌ی مال (دنیا) هستند.
و دین بازیچه‌ای بر زبان ایشان است.

(يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ)
(فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ)

(مردم تا آن موقعی دیندار هستند که:

(معیشت آنان تأمین شود)

اما وقتی به وسیله بلاء مورد آزمایش قرار بگیرند؛

دین داران قلیل و اندک خواهند بود.

در مباحث قبل گفتیم:

(روح عمل با جان انسان ممزوج می‌شود)

انسان در هر لحظه‌ای که بر او می‌گذرد،
و در هر حرکت و سکونی، در حال **(دگرگون شدن)**،
و خلق جهانی تازه در درون خویش است.

(جهانی متناسب با روح عمل)

زمانی که لشکر عمر سعد،
امام حسین (علیه السلام) را محاصره می‌کنند،
امام (علیه السلام) آنان را نصیحت می‌کند؛
ولی آنان از شنیدن خودداری می‌کنند.
امام حسین (علیه السلام) به آنان می‌فرماید:

(فَقَدْ مَلِئْتُ بِطُونِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ)
(وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ)

علت این که به سخن من توجه نکرده
و آن را نمی شنوید این است که:
(شکمهای شما از حرام پر شده)
(و بر قلبهای شما مهر زده شده است)

(روح عمل با جان انسان ممزوج می شود)

(پر شدن شکم از حرام)

مانع شنیدن سخن امام زمان می شود؛

و موجب می گردد:

(بر قلب مهر زده شود)

(قلب) در فرهنگ قرآن کریم،

مرکز ادراک انسان است.

(پر شدن شکم از حرام) روحی دارد که:

(قلب / مرکز ادراک انسان)

را از کار می‌اندازد.

بیانی از امام باقر علیہ السلام در
(توصیف دنیا)

امام باقر (علیه السلام) در بیانی راهگشا،
خطاب به جابر دنیا را توصیف کرده،
و دسترس‌های فراوانی را در این کلام ارزشمند،
در اختیار شنونده می‌گذارند.

جناب جابر می‌گوید:

(دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

روزی به محضر امام باقر علیه السلام مشرف شدم.

امام باقر (علیه السلام) خطاب فرمودند:

(يَا جَابِرُ وَ اللَّهُ إِنِّي لَمَخْرُونُ)
(وَ إِنِّي لَمَشْغُولُ الْقَلْبِ)

ای جابر به خدا قسم که من غمگینم؛
و قلب من مشغول است.

جابر می‌گوید، به امام علیه السلام عرض کردم:

(قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا شَغَلَكَ وَ مَا حَزَنَ قَلْبَكَ)

جانم به فدای شما!

چه چیز شما را مشغول و غمگین کرده است.

(فَقَالَ يَا جَابِرُ)
(إِنَّهُ مَنْ دَخَلَ قَلْبَهُ صَافِي خَالِصِ دِينِ اللَّهِ)
(شُغِلَ قَلْبُهُ عَمَّا سِوَاهُ)

امام باقر (عليه السلام) فرمودند: ای جابر!
کسی که خالص دین خدا،
صاف و بی غش، در دلش داخل شود،
دل او از آن چه غیر خدا باشد مشغول شود.

(يَا جَابِرُ مَا الدُّنْيَا)
(وَمَا عَسَى أَنْ تَكُونَ الدُّنْيَا)

ای جابر! دنیا چیست؟
و قرار است که دنیا چه باشد؟

(هَذِهِ هِيَ إِلَّا طَعَامٌ)
(أَكَلْتَهُ أَوْ ثَوْبٌ لِبِسْتَهُ....)

آیا دنیا چیزی هست غیر از:
طعامی که آن را خورده‌ای،
یا جامه‌ای که آن را پوشیده‌ای،....؟

(يَا جَابِرُ)
(إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَطْمَئِنُّوا إِلَى الدُّنْيَا بِبَقَائِهِمْ فِيهَا)

ای جابر! مؤمنان،
(تصور نکردند که در دنیا باقی هستند)
(و به همین سبب) به دنیا،
و به بقای خویش در دنیا اطمینان نکردند.

(وَلَمْ يَأْمَنُوا قُدُومَهُمُ الْآخِرَةَ)

و از (چگونگی) ورود خویش به آخرت،
احساس ایمن بودن نکردند.

مقصود این است که:

چون نمی‌دانستند که چگونه و با چه وضعیتی،
وارد آخرت می‌شوند هیچ اعتمادی و ایمنی از:
خود و اعمالشان نداشتند.

(يَا جَابِرُ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ)
(وَ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ)
(وَ لَكِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا أَهْلُ غَفْلَةٍ)

ای جابر!
خانه‌ی قرار و آرامش آخرت است؛
و دنیا محل فنا و زوال است؛
ولی اهل دنیا، اهل غفلت‌اند.

توصیف مومنان

(و روش زیست آنان در دنیا)

(وَ كَانُ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْفُقَهَاءُ)
(أَهْلُ فِكْرَةٍ وَ عِبْرَةٍ)

گویا مومنان همان فقیهانی هستند که:
اهل (فکر کردن و عبرت گرفتن) می باشند.

(لَمْ يُصِمُّهُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ)
(مَا سَمِعُوا بِآذَانِهِمْ)

آنچه با گوش‌های خویش شنیدند،
ایشان را از ذکر الله تعالی کر نساخت.

(وَلَمْ يُعْمِهِمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ)
(مَا رَأَوْا مِنَ الزُّيْنَةِ)

و آن چه را با چشم های خویش
از زینت دنیا دیدند،
ایشان را از یاد خدا کور نگردانید.

(فَفَازُوا بِثَوَابِ الْآخِرَةِ)
(كَمَا فَازُوا بِذَلِكَ الْعِلْمِ)

نتیجہی کور و کر نشدن این بود کہ:
با دستیابی بہ ثواب آخرت رستگار شدند،
چنان کہ بہ این علم و دانش رستگار شدند.

توصیف متقیان

(و روش زیست آنان در دنیا)

(وَاعْلَمُ يَا جَابِرُ أَنَّ أَهْلَ التَّقْوَى)
(أَيْسَرُ أَهْلِ الدُّنْيَا مَثُونَةٌ وَ أَكْثَرُهُمْ لَكَ مَعُونَةٌ)

ای جابر بدان که:

اهل تقوا سبک‌بارترین اهل دنیا هستند،

(و با این وجود که هیچ باری بر دوش تو نیستند)

از همه بیشتر به تو یاری می‌رسانند.

(تَذَكَّرُ فَيُعِينُونَكَ)

(حاجت خود را) بیان می‌کنی،
(بی درنگ) تو را یاری می‌کنند.

(وَإِنْ نَسِيتَ ذِكْرَكَ)

و اگر (بیان حاجت را) فراموش کنی،
(راه حل را) به تو یادآوری می کنند.

(قَوَّالُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ)
(قَوَّامُونَ عَلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ)

(تمامی قول و سخن آنها همواره و به کثرت)

سخن گفتن درباره امر الله تعالی است؛

(تمامی اقدام و عمل آنها همواره و به کثرت)

عمل کردن بر اساس امر الله تعالی است.

(قَطُّعُوا مَحَبَّتَهُمْ بِمَحَبَّةِ رَبِّهِمْ)

(محبت) خویش را از همگان بریده،
و فقط به (محبت) پروردگار خویش مشغولند.

(وَوَحْشُوا الدُّنْيَا لِطَاعَةِ مَلِيكِهِمْ)

و برای

(فارغ شدن برای پرداختن به)

طاعت پادشاه و مالکشان،

از دنیا وحشت زده و (بریده‌اند).

(وَ نَظَرُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى)
(وَ إِلَى مَحَبَّتِهِ بِقُلُوبِهِمْ)

با (قلبهایشان)

به الله تعالی و محبت او نظر کرده‌اند.

از آنجا که **(قلب)**

مرکز ادراک تجربی انسان است،
مقصود از این عبارت این است که:

آنان با ادراک تجربی که
از درون جان آنها پدیدار شده است،
الله تعالی را دوست دارند و به او نظر می‌کنند.

امر حق جانست و من آن را تبع
او طمع فرمود ذل من طمع
بندگی کن تا شوی عاشق لعل
بندگی کسبی است آید در عمل
بنده آزادی طمع دارد ز جد
عاشق آزادی نخواهد تا ابد
در نگنجد عشق در گفت و شنید
عشق دریایست قعرش ناپدید
قطره‌های بحر را نتوان شمرد
هفت دریا پیش آن بحرست خرد

(وَ عَلِمُوا أَنَّ ذَٰلِكَ هُوَ الْمَنْظُورُ إِلَيْهِ)
(لِعَظِيمِ شَأْنِهِ)

و یافته‌اند نظر به الله تعالی و محبت اوست که:
شایسته است هدف و منظور انسان باشد؛
(زیرا) به سبب عظمت جایگاه الله تعالی،
(جایی برای نظر کردن به غیر باقی نمی‌ماند).

ز هرچه آن غیر یار استغفرالله
ز بود مستعار استغفرالله
دمی کان بگذرد بی یاد رویش
از آن دم بی شمار استغفرالله
زبان کان تر بذکر دوست نبود
ز سِرِّش الحذر استغفرالله
سرآمد عمر و یکساعت ز غفلت
نگشتم هوشیار استغفرالله

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
(حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا تَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ)

(محبت الله)، آتشی است که:
از کنار هیچ چیز عبور نمی‌کند،
مگر اینکه آن را آتش می‌زند.

آتش عشقست کاندر نی فتاد
جوشش عشقست کاندر می فتاد

آتش عشق تو در جان خوشتر است
جان ز عشقت آتش افشان خوشتر است
هر که خورد از جام عشقت قطره‌ای
تا قیامت مست و حیران خوشتر است
تا تو پیدا آمدی پنهان شدم
زانکه با معشوق پنهان خوشتر است
درد عشق تو که جان می‌سوزدم
گر همه زهر است از جان خوشتر است

پایان جلسه‌ی هشتم
(عاشورا، عبرت‌ها و میزانشا)

مقتل على ابن الحسين

عليهما السلام

فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
وَ كَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقًا
فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأَذِنَ لَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ آيِسٍ
مِنْهُ وَ أَرْخَى عَيْنَهُ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ
اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا
وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ ص وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا
إِلَيْهِ.

فَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَ قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا
ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَ قَالَ يَا أَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقُلُ
الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ
فَبَكَى الْحُسَيْنُ وَ قَالَ وََا غَوَاةُ يَا بَنِي قَاتِلِ قَلِيلًا فَمَا أَسْرَعَ
مَا تَلَقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا
تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا.

فَرَجَعَ إِلَى مَوْقِفِ النُّزَالِ وَ قَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ فَرَمَاهُ مُنْقِذُ
بُنِ مِرَّةَ الْعَبْدِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَهْمٍ فَصَرَعَهُ
فَنَادَى يَا أَبْتَاهُ عَلَيْكَ السَّلَامُ هَذَا جَدِّي يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ
يَقُولُ لَكَ عَجَلِ الْقُدُومِ عَلَيْنَا ثُمَّ شَهَقَ شَهَقَةً فَمَاتَ
فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ
وَ قَالَ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى
انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ.

پس بیامد شاه معشوق آست
بر سر نعش علی اکبر نشست
چهر عالم تاب بنهادش به چهر
شد جهان تا از قران ماه و مهر
سر نهادش بر سر زانوی ناز
گفت کی بالید سرو سر فراز
ای درخشان اختر برج شرف
چون شدی سهم حوادث را هدف

ای نگارین آهوی مشکین من
با تو روشن چشم عالم بین من
این بیابان جای خواب ناز نیست
کایمن از صیاد تیر انداز نیست
خیز تا بیرون از این صحرا رویم
نک به سوی خیمه‌ی لیلا رویم
رفتی و بردی ز چشم باب، خواب
اکبرای بی تو جهان بادا خراب

السَّلَامُ عَلَى وَليِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى خَليلِ اللَّهِ وَ نَجِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابنِ صَفِيهِ؛
السَّلَامُ عَلَى الحُسَيْنِ المَظْلُومِ الشَّهِيدِ؛
السَّلَامُ عَلَى أسيرِ الكُرَبَاتِ وَ قَتيلِ العَبْرَاتِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)



(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)



(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلِمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلُ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا

مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

نیست صاحب همتی در نشاتین
هم‌قدم عباس را بعد از حسین
در هواداری آن شاه‌الست
جمله را یک دست بود او را دو دست
آن قوی، پشت خدایینان از او
و آن مشوش، حال بی‌دینان از او
موسی توحید را هارون عهد
از مریدان، جمله کامل‌تر به جهد
طالبان راه حق را بدلیل
رهنمای جمله بر شاه جلیل

می‌گرفتی از شط توحید آب
تشنگان را می‌رساندی با شتاب
عاشقان را بود آب کار از او
رهروان را رونق بازار از او
روز عاشورا به چشم پر ز خون
مشک بر دوش آمد از شط چون برون
شد به سوی تشنه‌گامان رهسپر
تیرباران بلا را شد سپر
پی فرو بارید بر وی تیر تیز
مشک شد بر حالت او اشک ریز

اشک چندان ریخت بر وی چشم مشک
تا که چشم مشک خالی شد ز اشک
تا قیامت تشنه‌کامان ثواب
می‌خورند از چشمه‌ی آن مشک آب
بر زمین آب تعلق پاک ریخت
وز تعین بر سر آن، خاک ریخت
هستیش را دست از مستی فشانند
جز «حسین» اندر میان چیزی نماند

جلسه ی نهم

(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

(آنچه گذشت)

در جلسه‌ی گذشته گفتیم:

اولین قدمی که

سالکان مسیر کمال برمی‌دارند:

(بیرون کردن حب دنیا از قلب است)

این همان حقیقت است،
که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله)
(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)
(حب دنیا سرمنشأ تمامی خطاها است)

(دنیا) هرچیزی است که:

تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

و (توگ دنیا) ترک کردن هرچیزی است که:

تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

(حب دنیا) موجب انقطاع از الله تعالی،
و انکار دعوت انبیاء،
و قابلیت پیدا کردن برای ارتکاب هر جنایتی است.

امام حسین (علیه السلام) می فرمایند:
إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الْمَالِ (الدنيا)
مردم عبد و بنده‌ی مال (دنیا) هستند.

(وَ الدِّينُ لَعِيقُ (لَغْوٌ) عَلَى ألسِنَتِهِمْ)

مردم عبد و بندهی مال (دنیا) هستند.
و دین بازیچه‌ای بر زبان ایشان است.

(يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ)
(فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ)

(مردم تا آن موقعی دیندار هستند که:

(معیشت آنان تأمین شود)

اما وقتی به وسیله بلاء مورد آزمایش قرار بگیرند؛

دین داران قلیل و اندک خواهند بود.

(ادامه‌ی سخن)

ادامه‌ی بیان امام باقر علیه السلام در
(توصیف دنیا)

امام باقر علیه السلام در ادامه‌ی بیانات گرانقدرشان
به جناب جابر در **(توصیف دنیا)** می‌فرمایند:

(فَأَنْزِلِ الدُّنْيَا كَمَنْزِلِ نَزَلَتْهُ ثُمَّ ارْتَحَلَتْ عَنْهُ)

به گونه‌ای در دنیا زندگی کن که:
گویا دنیا منزلی است،
که در آن مهمان شده‌ای،
و به زودی از آن کوچ خواهی کرد.

(أَوْ كَمَالٍ وَجَدْتَهُ فِي مَنَامِكَ)
(وَ اسْتَيْقَظْتَ وَ لَيْسَ مَعَكَ مِنْهُ شَيْءٌ)

و به گونه‌ای در دنیا زندگی کن که:
گویا دنیا کمالی است که در خواب آن را یافته‌ای،
و از خواب بیداری شده‌ای در حالی که،
هیچ اثری از آن کمال با تو نیست.

(إِنِّي إِنَّمَا ضَرَبْتُ لَكَ هَذَا مَثَلًا)

امام علیه السلام در این بخش از روایت،
به جناب جابر می‌فرمایند:
این موارد را به عنوان تمثیلی برای تو آوردم
(تا حقیقت دنیا را بشناسی)
(و بدانی که):

(لِأَنَّهَا عِنْدَ أَهْلِ اللَّبِّ وَالْعِلْمِ بِاللَّهِ كَفَىءِ الظُّلَالِ)

(تا بدانی که چرا):

دنیا در نزد (اهل لب / اهل باطن)

و نزد کسانی که به الله تعالی علم دارند،

همچون (فیء ظل / سایه‌ی بعد از زوال) است.

(فیء)، به معنای (سایه‌ی بعد از ظهر) است؛

چون در مفهوم این واژه،

(رجوع و بازگشت) نهفته شده است؛

هر قدر خورشید به افق مغرب نزدیکتر می‌شود،

سایه‌ها گسترده‌تر می‌گردد؛

اما ناگهان با غروب خورشید،

(همگی محو و نابود می‌شوند)

و ظلمت همه جا را فرا می‌گیرد.

گویی امام باقر (علیه السلام)،
از این تعبیر اشاره به این نکته لطیف دارد که:

(دنیاپرستان)

روز به روز اموال و امکانات بیشتری را جمع و جور می‌کنند؛
و هر قدر به پایان عمرشان نزدیکتر می‌شوند،
این امکانات زیادتر می‌شود،
ولی با **(غروب آفتاب عمر)**، همه چیز محو و نابود می‌گردد؛
و **(ظلمت مرگ)** به تمام امکانات آنها خاتمه می‌دهد!

(لَأَنَّهَا عِنْدَ أَهْلِ اللَّبِّ وَالْعِلْمِ بِاللَّهِ كَفَىءِ الظُّلَالِ)

دنیا در نزد (اهل لب / اهل باطن)

و نزد کسانی که به الله تعالی علم دارند،

همچون (فیء ظل / سایه‌ی بعد از زوال) است.

پایان کلام امام باقر علیه السلام در
(توصیف دنیا)

فراموشی معاد

(یکی از علل اصلی سقوط انسان)

قرآن کریم برای توجه دادن انسان به
(خطای در تشخیص مصداق خیر و باقی)

اعلام می‌کند:

آنچه که (خیر و باقی) است؛

(آخرت) است.

(وَ الْأُخْرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى)

مرحوم علامه‌ی طباطبایی در بیانی مهم، درباره‌ی
(جایگاه ایمان به آخرت در سیر انسان)،
می‌فرماید:

أن الإيمان بالآخرة و الإذعان بالحساب و الجزاء،
هو الأصل الوحيد الذي يضمن حفظ الإنسان،
عن اقتراف الأعمال السيئة؛
و يجيره من لحوق أي ذم و خزي.

(ایمان به آخرت و یقین به وقوع حساب و جزاء)

یگانه اصلی است که:

ضامن حفظ انسان از ارتکاب اعمال زشت است،
و او را از هر مذمت و آبروریزی نگاه می‌دارد.

و هو المنشأ الذي يقوم أعمال الإنسان
تقويها يحمله على ملازمة طريق السعادة.

(إيمان به آخرة و يقين به وقوع حساب و جزاء)

و همان منشئی است که به اعمال انسان
برای طی طریق سعادت استواری می‌بخشد.

و لا يؤثر أثره أي شيء آخر من المعارف الأصلية؛
حتى التوحيد الذي إليه ينتهي كل أصل.

(و هیچ یک از معارف دیگر)

(حتی توحیدی که)

(تمامی معارف به آن منتهی می شود)

چنین اثری ندارد.

این همان سخن خداوند به جناب داود است:

(وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)

ای داود! (ای انسان)

(از هوای نفس تبعیت نکن)

(که تو را از راه خدا گمراه می‌کند)

این همان است که می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ)
(لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ)

برای کسانی که از راه الله گمراه می‌شوند،
عذاب شدیدی هست، به این سبب که:
(روز حساب را فراموش کرده‌اند)

(فعدم الإيمان بالآخرة)

(و استخفاف أمر الحساب و الجزاء)

(هو مصدر كل عمل سيئ و مورده)

(إيمان نداشتن به آخرت)

(و خوار شمردن امر حساب و جزاء)

ریشه و نقطه‌ی ورود به تمامی گناهان است.

(و بالمقابلة الإيمان بالآخرة)
(هو منشأ كل حسنة و منبع كل خير و بركة)

و در مقابل، **(ایمان به آخرت)**،
منشا همه کارهای نیک،
و منبع همه خیرات و برکات است.

(فكل مثل سوء و صفة قبح)

(يلزم الإنسان و يلحقه)

(فإنما يأتيه من قبل نسيان الآخرة)

پس هر صفت سوء، و هر زشتی که:

با انسان ملازم و همراه می شود،

(از ناحیه فراموش کردن آخرت است)

كما أن كل مثل حسن و صفة حمد،
بالعكس من ذلك.

همانطور که:

هر صفت نیک، و خصوصیت پسندیده،
برعکس آن است؛

(یعنی از ناحیه‌ی ایمان به آخرت است)

فقد تبين أن إنكار اللقاء و نسيان يوم الحساب،
يوجب رضى الإنسان بالحياة الدنيا،
و الاطمئنان إليها من الآخرة.

از این گفتگو روشن می‌شود:

(انکار لقاء و فراموشی روز حساب)

موجب **(رضایت و اطمینان به حیات دنیا)**

(باز ماندن از طلب آخرت) می‌شود.

به این فرمایش مرحوم علامه‌ی طباطبایی دقت کنید!

(و إذ كان المدار على حقيقة الذكر و الطلب)

(مقصود از این سخنان، حقیقت ذکر و طلب است)

مقصود مرحوم علامه‌ی طباطبایی از:
(مقصود از این سخنان، حقیقت ذکر و طلب است)
این است که:

(مهم نیست که ما به زبان چه می‌گوییم)
(مهم این است که ما در عمل چگونه رفتار می‌کنیم)
در نتیجه:

لم يكن فرق بين إنكاره،
و الرضى بالحياة الدنيا قولا و فعلا؛

فرق ندارد که:

(ما در زبان و عمل)

(آخرت را انکار کرده)

(و به حیات دنیا رضایت داریم)

أو فعلا مع القول الخالي به.

و یا این که:

(ما در زبان آخرت را انکار نمی کنیم)

ولی عمل ما به گونه‌ای است که معلوم است:

(آخرت را انکار کرده و به حیات دنیا رضایت داریم)

پایان جلسه ی نهم
(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

مقتل عباس ابن على عليهما السلام

كان العباس عليه السّلام أنفس الذخائر عند السبّط
الشهيد عليه السّلام لأن الأعداء تحذر صولته و ترهب
اقدامه و الحرم مطمئنة بوجوده مهما تنظر اللواء
مرفوعا،

فقال له: يا أخي «أنت صاحب لوائي»

قال العباس: قد ضاق صدري من هؤلاء المنافقين،
و أريد أن آخذ ثأري منهم،

فأمره الحسين عليه السّلام أن يطلب الماء للأطفال،

فذهب العباس إلى القوم و وعظهم و حذرهم غضب
الجبار فلم ينفع! فنادى بصوت عال:

يا عمر بن سعد، هذا الحسين ابن بنت رسول الله
قد قتلتم أصحابه و أهل بيته و هؤلاء عياله و أولاده
عطاشى، فاسقوهم من الماء قد أحرق الظماً قلوبهم و هو
مع ذلك يقول:

دعوني اذهب إلى الروم أو الهند و أخلي لكم الحجاز و
العراق.

فأثر كلامه في نفوس القوم حتى بكى بعضهم
و لكن الشمر صاح بأعلى صوته:
يا ابن أبي تراب لو كان وجه الأرض كله ماء
و هو تحت أيدينا لما سقيناكم منه قطرة إلا أن
تدخلوا في بيعة يزيد.

ثم إنه ركب جواده و أخذ القربة فأحاط به أربعة
آلاف و رموه بالنبال فلم ترعه كثرتهم و أخذ يطرد
أولئك الجماهير وحده و لواء الحمد يرف على رأسه
و لم يشعر القوم أهو العباس يجدل الأبطال أم أن
الوصي يزأر في الميدان! فلم تثبت له الرجال، و نزل
إلى الفرات مطمئنا غير مبال بذلك الجمع.

و لما اغترف من اماء ليشرب تذكر عطش الحسين و
من معه فرمى اماء ثم ملأ القربة و ركب جواده و
توجه نحو المخيم فقطع عليه ريق و جعل يضرب
حتى أكثر القتل فيهم و كشفهم عن الطريق.
فكمن له زيد بن الرقاد الجهني من وراء نخلة و
عاونه حكيم بن الطفيل السنبسي فضربه على يمينه
فبراها

فلم يعبأ بيمينه بعد أن كان همه إيصال الماء إلى أطفال
الحسين و عياله، و لكن حكيم بن الطفيل كمن له من وراء
نخلة فلما مر به ضربه على شماله فقطعها و تكاثروا عليه! و
أتته السهام كاملطر فأصاب القرية سهم و أريق ماؤها و سهم
أصاب صدره و ضربه رجل بالعمود على رأسه ففلق هامته!
و سقط على الأرض ينادي: عليك مني السلام أبا عبد الله

و رجع الحسين إلى المخيم منكسرا حزينا باكيا

يكفكف دموعه بكمه

فأته سكينه و سأله عن عمها، فأخبرها بقتله!

و سمعته زينب فصاحت:

وا أخاه وا عباساه وا ضيعتنا بعدك!

و بكين النسوة و بكى الحسين معهن و قال:

وا ضيعتنا بعدك!!

ای آب شنیده‌ام که شرمنده شدی
شرمنده‌ی آن ماه درخشنده شدی
دانی که همه خلق جهان تشنه تست
حقا که تو هم تشنه آن تشنه شدی

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكَىَ عَلَيْهِ
فَتَى أَبْكَى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ
أَخُوهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٍّ
أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجِ بِالدَّمَاءِ
وَ مَنْ وَاسَاهُ لَا يَثْنِيهِ شَيْءٌ
وَ جَادَلَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءِ

عشاق چون به درگه معشوق رو کنند
از آب دیدگان تن خود شستشو کنند
اول قدم ز جان و سر خویش بگذرند
در خون دل تهیهی غسل و وضو کنند
از تیغ دوست بر تنشان زخمی ار رسد
آن زخم را ز سوزن مژگان رفو کنند
هر تیر آبدار که آید ز شست دوست
آن تیر را به سینهی سوزان فرو کنند
قربانِ عاشقی که شهیدان کوی عشق
در روز حشر رتبهی او آرزو کنند

عباس نامدار که شاهان روزگار
از خاک کوی او طلب آبرو کنند
میرابِ آب بود و تشنه لب جان سپرد
میخواست آب کوثرش اندر گلو کنند
بی دست ماند و داد خدا دست خود به او
آنان که منکرند بگو رو به رو کنند
گر دست او نه دست خدایی است پس چرا
از شاه تا گدا، همه رو سوی او کنند
درگاه او چو قبله‌ی ارباب حاجت است
باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند

السَّلَامُ عَلَىٰ وَلِيِّ اللَّهِ وَحَبِيْبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَىٰ خَلِيْلِ اللَّهِ وَنَجِيْبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَىٰ صَفِيِّ اللَّهِ وَابْنِ صَفِيْهِ؛
السَّلَامُ عَلَىٰ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُوْمِ الشَّهِيدِ؛
السَّلَامُ عَلَىٰ اَسِيْرِ الْكُرْبَاتِ وَ قَتِيْلِ الْعَبْرَاتِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)



(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)



(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا

مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

جلسه ی دهم

(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

(آنچه گذشت)

در جلسه‌ی گذشته گفتیم:

اولین قدمی که

سالکان مسیر کمال برمی‌دارند:

(بیرون کردن حب دنیا از قلب است)

(دنیا) هرچیزی است که:

تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

و (توگ دنیا) ترک کردن هرچیزی است که:

تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

عبد دنیا،

(دنیا را بر الله تعالی برمی‌گزینند)

بر کسی که (منشأ و مصدر عالم) است؛

(مسبب الاسباب و ایجاد کننده‌ی آن)

(و کسی است که تمامی امر در دست اوست)

مشغول شدن از **(الله تعالی)** یعنی:

(مستقل فرض کردن خود و عالم)

و فراموش کردن

(غیر مستقل دیدن خود و تمام عالم)

این چهره از دنیا یعنی:

(مشغولیت به غیر الله تعالی)

موضوع سخنانی از این قبیل است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

امام صادق (علیه السلام)

به نقل از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) :
(إِنَّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا بِالْآخِرَةِ)

رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرمودند:

طلب کردن دنیا،

موجب ضرر زدن به آخرت است.

و اما راه

(بیرون کردن حب دنیا از قلب)

(ایمان به آخرت)

(و یقین به وقوع حساب و جزاء است)

(ایمان به آخرت و یقین به وقوع حساب و جزاء)

و همان منشئی است که به اعمال انسان
برای طی طریق سعادت استواری می‌بخشد.

(و هیچ یک از معارف دیگر)

(حتی توحیدی که)

(تمامی معارف به آن منتهی می‌شود)

چنین اثری ندارد.

(ایمان نداشتن به آخرت)

(و خوار شمردن امر حساب و جزاء)

ریشه و نقطه‌ی ورود به تمامی گناهان است

و در مقابل، (ایمان به آخرت)،

منشا همه کارهای نیک،

و منبع همه خیرات و برکات است.

و فرق ندارد که:

(ما در زبان و عمل)

(آخرت را انکار کرده)

(و به حیات دنیا رضایت داریم)

و یا این که:

(ما در زبان آخرت را انکار نمی‌کنیم)

ولی عمل ما به گونه‌ای است که معلوم است:

(آخرت را انکار کرده و به حیات دنیا رضایت داریم)

(ادامه‌ی سخن)

آثار نا امیدی از لقاء الله
و رضایت به حیات دنیا

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا؛
وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا؛
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ؛
أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

سورہ یونس: آیہ 7-8

این آیات بیان نتایج دعوتی است که:
در آیات سابق با آیهی **(ذِکُّمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ فَاَعْبُدُوهُ)**
بیان شده است:

(ذِکُّمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ فَاَعْبُدُوهُ)

دعوت به **(عبودیت)** است؛

این دو آیه، توصیف **(کافران به این دعوت)**،

و بیان عاقبت ایشان است.

آیات برای

(کافران به دعوت به عبودیت)،

(سه صفت) بیان کرده و در پایان،

از (عاقبت سوء آنها)،

و دلیل این (سوء عاقبت)،

سخن به میان آمده است.

(کافران به دعوت به عبودیت)،

کسانی هستند که:

1- (إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا)

2- (رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا)

3- (وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ)

(عاقبت سوء)، این گروه این است:
(أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ)

و دلیل این (سوء عاقبت):
(إِذَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)

صفت اول

(إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا)

(إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا) کسانی هستند که:

(توقع حاصل شدن امری را دارند)

ولی در نگاه آنها این امر، از:

(لِقَاء، روبرو شدن با الله تعالی)، حاصل نمی‌شود.

حال سوال این است که آن امر چیست؟

پاسخ در بخش بعدی آیه است.

صفت دوم

(وَرَضُوا بِأَلْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا کسانی هستند که :

(توقع حاصل شدن امری را ندارند)،

ولی در نگاه آنها این امر، از:

(لِقَاء، روبرو شدن با الله تعالی)، حاصل نمی‌شود؛

در نتیجه‌ی این ناامیدی،

باید چیز دیگری را جایگزین

(امری که توقع حاصل شدن آن را دارند)، کنند.

جایگزین (لقاء الله)،

راضی به (حیات دنیا) بودن،
و اطمینان کردن به آن است.

(و رَضُوا بِأَلْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطمأننوا بها)

این گروه به دنبال
(رضایت خاطر و اطمینان) هستند.

امری که همه انسانها،
و شاید موجوداتِ دارای حیات به دنبال آن هستند؛
چیزی را می‌خواهند که:
برای آنان **(رضایت خاطر و اطمینان)** بیاورد.

و از آنجا که امیدی به
دستیابی به **(رضایت خاطر و اطمینان)** در
(لقاء، روبرو شدن با الله تعالی)، ندارند؛
خواسته‌ی خود را از **(حیات دنیا)** طلب کرده،
و به آن اطمینان می‌کنند.

در مباحث قبل گفتیم:

(دنیا) هرچیزی است که:

تو را از **(الله تعالی)** مشغول می‌دارد.

و **(توگ دنیا)** ترک کردن هرچیزی است که:

تو را از **(الله تعالی)** مشغول می‌دارد.

(وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا)

کسانی که امیدی به (لِقَاء: دیدار)
(و کسب رضایت و اطمینان از الله تعالی)،
ندارند و راضی به (حیات دنیا) بوده،
و به آن اطمینان کرده‌اند.

(وَرَضُوا بِأَلْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا)

برای کسانی که امیدی ندارند به:

(لِقَاءِ: دیدار و کسب رضایت و اطمینان از الله

تعالی) و راضی به (حیات دنیا) شده‌اند؛

(آسمان و گوه و دریا و ...) که (آیات الهی) اند،

برای این گروه،

به (لعب / بازی خیالی) بدل شده‌اند.

(وَرَضُوا بِأَلْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا)

به جای نگریستن در آینه‌ی
(آسمان و کوه و دریا و ...)
به (لعب / بازی خیالی)
با این امور راضی شده،
و به آن اطمینان خاطر یافته‌اند.

(آیات الهی)، برای این گروه،
(لهو / بازدارنده از امور دارای اهمیت)
شده‌اند؛

امر (دارای اهمیت)
(الله تعالی و معرفت او) است.

(آیات الهی) را صرفِ

(زینت، تفاخر / خودستایی کردن)،

(تکاثُر / کثرت طلبی) کرده‌اند؛

و (اطْمَآنُوا بِهَا)

و به این امور اطمینان خاطر یافته‌اند.

صفت سوم

(وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ)

(وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ)،

به تناسب عجیب این بخش از آیه،
با دو بخش قبل توجه فرمایید!

- 1- (إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا)
- 2- (رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنُّوا بِهَا)
- 3- (وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ)

(آسمان و کوه و دریا و ...)،

(آیات الهی) هستند،

و (آیه)، هر چیزی است که:

مورد توجه و قصد برای رسیدن به

الله تعالی و معرفت او باشد.

اما اگر ، (آسمان و کوه و دریا و ...)،
به جای رساندنِ به (معرفت الله تعالی)،
خودشان (مورد توجه و قصد) قرار گرفتند؛

از (آیات الهی بودن)
به (حیات دنیا) تبدیل می‌شوند.

این تغییر مسیر از **(آیات الهی بودن)**
به **(حیات دنیا)**، نتیجه‌ی **(غفلت)** است.

آیه، به صراحت می‌گوید:
(وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ)،
(کسانی که از آیات ما غافلند)

(غفلت): سهو و لغزشی که:
به خاطر کمی مراقبت و کمی هشیاری و بیداری
بر انسان مسلط می‌شود.

بیان عاقبت سوء این گروه
(أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ)

(عاقبت سوء)، این گروه این است:

(أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ)

(مَأْوَى): (مصدر یا اسم زمان یا اسم مکان)

از فعل أَوَى، يَأْوِي، أَوِيًّا، مَأْوَى است.

أوى إلى فلانٍ یعنی:

(به او پیوست و پناه برد)

در نتیجه (مَأْوَى) به این معنا است:

(پناه بردن)

(پناهگاه یا زمان پناه بردن)

(أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ)

در این آیه،

معنای دوم یعنی (پناهگاه) مورد نظر است.

(پناهگاه)، این گروه (النَّارُ / آتش) است.

دقت کنید!

(أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ)، (جمله‌ی اسمیه) است،

و (به دلیل مفرد بودن خبر آن / النَّارُ)،

به (ثبوت و استمرار)، دلالت می‌کند؛ در نتیجه:

معنای آیه به این ترتیب کامل می‌شود که:

(پناهگاه دائمی و جاودانه‌ی این گروه)

(النَّارُ / آتش) است.

(إِذَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)

بیانِ دلیلِ عاقبتِ سوءِ این گروه

هرگاه **(فعل کَانَ و مشتقات آن)**،

بر سر **(فعل مضارع)** بیایند،

(ماضی استمراری) خواهند بود:

کَانَ + فعل مضارع = ماضی استمراری

(کَانُوا يَكْسِبُونَ)،

(به نحو استمرار، کسب می کردند)

اگر سوال کنیم به چه دلیل،
(پناهگاه دائمی و جاودانه‌ی این گروه، آتش است)؟
پاسخ این است که:

(إِذَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)،
دلیل این (سوء عاقبت)،
(اعمالی است که به نحو استمرار، کسب می‌کردند)

اگر سوال کنید:
(اعمالی است که به نحو استمرار، کسب می‌گردند)
چه بود؟
پاسخ این است که:

این گروه هیچگاه امیدی به
(لِقَاء، روبرو شدن با الله تعالی)، نداشتند.
(الله تعالی)، (مصدر و منشأ عالم) است.

آنها امیدی به این (لِقَاء)، نداشتند،
یعنی امید نداشتند از آن، اثری دریافت کنند؛
اثری که:

با آن رضایت خاطر حاصل کرده و به آن اطمینان کنند.

به دلیل ناامیدی از:

(آثار روبرو شدن با الله تعالی)،

به **(حیات دنیا)** راضی شدند.

(آیات الهی)، برای این گروه،

به **(لعب / بازی خیالی)** بدل شدند،

به جای نگریستن در آینه‌ی **(آسمان و کوه و دریا و ...)**

به **(بازی)** با این امور راضی شده،

و به آن اطمینان خاطر یافتند.

(آیات الهی) برای این گروه،
(لهو / بازدارنده از امور دارای اهمیت) شدند؛
امر (دارای اهمیت)، (الله تعالی و معرفت او) بود.

(آیات الهی) را
صَرَفِ (زینت)، (تفاخر / خودستایی کردن)،
و (تکاثر / کثرت طلبی) کردند؛
و به این امور اطمینان خاطر یافتند.

نتیجه‌ی ناامیدی از:

(لِقَاءِ رُوبُرٍ شَدْنِ بِاِللّٰهِ تَعَالٰی)،

و (رِضَايَتِ بِهٖ حَيَاتِ دُنْيَا)

و (اِطْمِیْنَانِ كَرْدَنِ بِهٖ اَنْ وَ غَفْلَتِ اِز اٰیَاتِ اِلهِی)،

این شد که:

(پناهگاه دائمی و جاودانه‌ای)،

از جنس (النَّارُ / آتش) برای خویش فراهم کردند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا؛
وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا؛
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ؛
أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

سورہ یونس: آیہ 7-8

پایان جلسه ی دهم
(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

شب عاشورا

ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ
فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ
أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصْلَحَ مِنْكُمْ
وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرٍ وَ لَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي
فَجَزَاكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا عَنِّي خَيْرًا
وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ
بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ
وَ ذَرُونِي وَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي.

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما
سر گیرد و برون رود از کربلای ما
ناداده تن به خواری و ناکرده ترک سر
نتوان نهاد پای به خلوت سرای ما
تا دست و رو نشست بخون می نیافت کس
راه طواف بر حرم کربلای ما
این عرصه نیست جلوه گر روبه و گراز
شیرافکن است بادیۀ ابتلای ما

همراز بزم ما نبود طالبان جاه
بیگانه باید از دو جهان آشنای ما
برگردد آن که با هوس کشور آمده
سر نورد به افسر شاهی گدای ما
ما را هوای سلطنت ملک دیگر است
کاین عرصه نیست در خور فر همای ما
یزدان ذوالجلال به خلوتسرای قدس
آراسته است بزم ضیافت برای ما

فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَ أبنَاؤُهُ وَ أبنَاءُ عبدِ اللَّهِ بنِ جَعْفَرٍ
وَ لِمَ نَفَعَلُ ذَلِكِ لِنَبِيِّ بَعْدَكَ
لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِكِ أَبَدًا
بَدَأَهُمْ بِذَلِكَ الْقَوْلِ
الْعَبَّاسُ بنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ تَابَعُوهُ.

شاهها اگر به عرش رسانم سریر فضل
مملوک این جنابم و مسکین این درم
من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال
کی ترک آبخورد کند طبع خوگرم
گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم
عهد الست من همه با عشق شاه بود
و از شاهراه عمر به دین عهد بگذرم

شاهین صفت چو طعمه چشیدم ز دست شاه
کی باشد التفات به صید کبوترم
بوی تو می‌شنیدم و بر یاد روی تو
دادند ساقیان طرب یک دو ساغرم
نامم ز کارخانه عشاق محو باد
گر جز محبت تو بود شغل دیگرم
بر من فتاد سایه خورشید سلطنت
و اکنون فراغت است ز خورشید خاورم

لَمَّا عَرَفَ الْحُسَيْنِ مِنْهُمْ صِدْقَ النِّيَّةِ وَ الْاِخْلَاصِ فِي
الْمُفَادَاةِ دُونَهُ أَوْقَفَهُمْ عَلَى غَامِضِ الْقَضَاءِ فَقَالَ :
إِنِّي غَدًا أُقْتَلُ وَ كُلُّكُمْ تَقْتُلُونَ مَعِيَ وَ لَا يَبْقَى مِنْكُمْ أَحَدٌ
حَتَّى الْقَاسِمِ وَ عَبْدِ اللَّهِ الرَّضِيعِ إِلَّا وُلْدِي عَلِيًّا زَيْنَ
الْعَابِدِينَ لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْطَعْ نَسْلِي مِنْهُ وَ هُوَ أَبُو أُمَّةٍ
ثَمَانِيَةٍ.

لا أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّ الدَّهْرِ إِنْ ضَحِكْتُ
وَأَلْ أَحْمَدَ مَظْلُومُونَ قَدْ قَهَرُوا

**خدا نکند که لبخند بر لب روزگار نقش ببندد
زیرا آل پیامبر(ص) مظلوم واقع شده و از خانه و کاشانه
آواره و تبعید شده‌اند**

مُشَرَّدُونَ نَفُوا عَنْ عُقْرِ دَارِهِمْ
كَأَنَّهُمْ قَدْ جَنَوْا مَا لَيْسَ يُغْتَفَرُ

**و با ایشان چنان رفتار می‌شود که:
گویی گناهی نابخشودنی مرتکب شده باشند.**

السَّلَامُ عَلَى وَليِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى خَلِيلِ اللَّهِ وَ نَجِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ صَفِيِّهِ؛
السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ؛
السَّلَامُ عَلَى أَسِيرِ الْكُرْبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)



(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)



(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا

مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

جلسه یازدهم

(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

(آنچه گذشت)

در جلسات گذشته گفتیم:

اولین قدمی که

سالکان مسیر کمال برمی‌دارند:

(بیرون کردن حب دنیا از قلب است)

(دنیا) هرچیزی است که:

تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

و (توگ دنیا) ترک کردن هرچیزی است که:

تو را از (الله تعالی) مشغول می‌دارد.

و اما راه

(بیرون کردن حب دنیا از قلب)

(ایمان به آخرت)

(و یقین به وقوع حساب و جزاء است)

(ایمان نداشتن به آخرت)

(و خوار شمردن امر حساب و جزاء)

ریشه و نقطه‌ی ورود به تمامی گناهان است.

و در مقابل، **(ایمان به آخرت)**،

منشا همه کارهای نیک،

و منبع همه خیرات و برکات است.

جایگزین (لقاء الله)،

راضی به (حیات دنیا) بودن،
و اطمینان کردن به آن است.

(و رَضُوا بِأَلْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا)

این گروه هیچگاه امیدی به
(لِقَاء، روبرو شدن با الله تعالی)، نداشتند.
(الله تعالی)، (مصدر و منشأ عالم) است.

آنها امیدی به این (لِقَاء)، نداشتند،
یعنی امید نداشتند از آن، اثری دریافت کنند؛
اثری که:

با آن رضایت خاطر حاصل کرده و به آن اطمینان کنند.

به دلیل ناامیدی از:

(آثار روبرو شدن با الله تعالی)،

به **(حیات دنیا)** راضی شدند.

(آیات الهی) برای این گروه،

به **(لعب / بازی خیالی)** بدل شدند،

به جای نگریستن در آینه‌ی **(آسمان و کوه و دریا و ...)**

به **(لعب / بازی خیالی)** با این امور راضی شده،

و به آن اطمینان خاطر یافتند.

(آیات الهی) برای این گروه،
(لهو / بازدارنده از امور دارای اهمیت) شدند؛
امر (دارای اهمیت)، (الله تعالی و معرفت او) بود.

(آیات الهی) را
صَرَفِ (زینت)، (تفاخر / خودستایی کردن)،
و (تکاثر / کثرت طلبی) کردند؛
و به این امور اطمینان خاطر یافتند.

نتیجه‌ی ناامیدی از:

(لِقَاءِ رُوبُرٍ شَدْنِ بِاِللّٰهِ تَعَالٰی)،

و (رِضَايَتِ بِهٖ حَيَاتِ دُنْيَا)

و (اِطْمِیْنَانِ كَرْدَنِ بِهٖ اَنْ وَ غَفْلَتِ اِز اٰیَاتِ اِلهِی)،

این شد که:

(پناهگاه دائمی و جاودانه‌ای)،

از جنس (النَّارُ / آتش) برای خویش فراهم کردند.

(ادامه‌ی سخن)

نکته‌ای درباره‌ی تعبیر
(وَ مَاؤَاهُمْ النَّارُ)

وقتی به این جمله توجه می‌کنیم که:

کسانی که **(رضایت به حیات دنیا)** دادند،

و به آن **(اطمینان)** کردند،

و از آیات الهی غافل شدند)

(پناهگاه دائمی و جاودانه‌ای)،

از جنس **(النَّار / آتش)** برای خویش فراهم کردند.

تصورمان از شنیدن جمله‌ی

(پناهگاه دائمی و جاودانه‌ای)

از جنس (النَّار / آتش)

برای خویش فراهم کردند.

این است که:

این گروه به دلیل صفاتی که ذکر شد،
در زمان مرگ و ورود به جهان آخرت،
وارد **(النَّار / آتش)** خواهند شد.

این تصور بر اساس نگاهی به آخرت است که:
ما آن آن را **(زمانی و مکانی)** نامیدیم.

اما براساس (نگاه مقامی به آخرت)
محتوای این آیات به شکل دیگر است.

در مباحث قبل گفتیم که:

داستان انسان، داستان سیر است،

و (مؤمن) در

(چرخه‌ی ایمان و عمل صالح)

سیر می‌کند،

و دائماً در این چرخه، (مُتَحَوِّل) می‌شود.

تعاير

(وَ مَاؤَاهُمْ النَّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

(وَ مَاؤَاهُ جَهَنَّمُ وَ بئسَ الْمَصِيرُ)

يا (إِلَى اللَّهِ / إِلَيْهِ / إِلَيْنَا و إِلَيْكَ الْمَصِيرُ)

بیانگر یک حقیقت شگفت انگیز است.

این تعابیر بیانگر این حقیقت است که:

(سیر انسان)

از جنس (صیروت و دگرگونی است).

انسان در هر لحظه‌ای که بر او می‌گذرد،

و در هر حرکت و سکونی،

در حال (دگرگون شدن) است.

این (دگرگون شدن)،

به سوی دو غایت در حرکت است:

(النَّارُ يَا جَهَنَّمَ)

یا (إِلَى اللَّهِ / إِلَيْهِ / إِلَيْنَا و إِلَيْكَ)

برای روشن شدن عمق تعابیر
(مَأْوَاهُمْ النَّارُ / وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ)
به تحلیل کلمه‌ی (مَأْوَى) توجه کنید!

مَأْوَى:

(مصدر یا اسم زمان یا اسم مکان)

از فعل (أَوَى، يَأْوِي، أُوِيَ، مَأْوَى) است.

(أوى إلى فلان) یعنی:

(به او پیوست و پناه برد)

در نتیجه،
(مَأْوَى) به این معنا است:

(پناه بردن)
(پناهگاه)
(زمان پناه بردن)

(وَمَا أُوَاهِمُ جَهَنَّمَ)

در این آیه، معنای دوم یعنی:

(پناهگاه) مورد نظر است.

(پناهگاه) این گروه (جَهَنَّمَ) است.

یک قاعده‌ی ادبی

(وَأُوَاهُمُ جَهَنَّمَ)،

(جمله‌ی اسمیه) است،

و (به دلیل مفرد بودن خبر آن / جَهَنَّمَ)،

به (ثبوت و استمرار) دلالت می‌کند.

در نتیجه:

معنای آیه به این ترتیب کامل می‌شود:



(پناهگاه دائمی و جاودانه‌ی این گروه)

(جهنم) است.

تا اینجا به نظر می‌رسد (جهنم)،

(مکان و مقصدی) است که:

این گروه به سوی آن (سیر) می‌کنند.

اما ادامه‌ی آیه،

از عمق دیگری سخن می‌گوید:

(وَأُولَئِكَ هُم مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

(وَمَا أُوَاهِمُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

می‌گوید:

(جهنم)، بد (مصیری) است.

(مصیر، مقصد و نهایت صیرورت) است،

و (صیرورت، دگرگونی و تحول) است.

انسان دائماً در حال (سیر) است،

گرچه این (سیر) به ظاهر،
در قید زمان و مکان اتفاق می‌افتد؛
ولی این سیر مکانی و زمانی نیست،
بلکه از جنسِ
(صیروت، دگرگونی و تحول) است.

انسان در پایان (سیر)،
به (جهنم) نمی‌رسد؛ بلکه:
خود به (جهنم و آتش) متحول می‌شود.

(وَمَا أُوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

مرحوم علامه‌ی طباطبایی در ذیل آیه‌ی
(نَارُ اللَّهِ الْمُوَقَّدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ)

می‌فرمایند:

(فالإنسان معذب بنار توقده نفسه)

(انسان با آتشی عذاب می‌شود که)

(خودش آن را روشن می‌کند)

سپس در توصیف این آتش می‌فرمایند:

الأفئدة جمع فؤاد و هو القلب.

(افئده) جمع (فؤاد) است،
و مقصود از آن، (قلب) است.

و المراد به في القرآن،
مبدأ الشعور و الفكر من الإنسان،
و هو النفس الإنسانية.

و مقصود قرآن از **(قلب)**،
(مبدأ ادراک و اندیشه‌ی انسان) می‌باشد،
که همان **(نفس یا جان انسان)** است.

و كان المراد من اطلاعها على الأفئدة،
أنها تحرق باطن الإنسان كما تحرق ظاهره.

و مقصود از (تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفئِدَةِ)

این است که:

این آتش (باطن انسان) را می‌سوزاند،
همانطور که ظاهر او را نیز می‌سوزاند.

بخلاف النار الدنيوية،
التي إنما تحرق الظاهر فقط؛

به خلاف آتش‌های دنیوی که:
فقط (ظاهر انسان) را می‌سوزاند.

مرحوم علامه‌ی طباطبایی،
کلام خود را با آیه‌ای فوق العاده،
که دلیلی برای این برداشت است،
به پایان می‌رساند:

قال تعالی: (وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ)

قال تعالى: (وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ)

این آتش، آتشی است که:

(وَقُودُ / هِيزَم) آن (انسان) است.

(هيزم) وسیله‌ی افروختن آتش است،

و این آتش را (انسان) می‌سازد و شعله‌ور می‌کند.

بلکه (خود اوست که آتش است).

در پایان این بخش از سخن،
به روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و کلامی از مرحوم ملاصدرا توجه بفرمایید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله
درباره‌ی عذاب کافر در قبر، بیان مفصلی
دارند که در بخشی از آن می‌فرمایند:

(يسلط عليه تسعة و تسعون تينا)

99 عقرب در قبر بر كافر مسلط مي شوند.

مرحوم ملاصدرا

در شرح اسرار اين روايت مي فرمايد:

هذا التنين المشار إليه موجود في الواقع،
إلا أنه ليس خارجا عن ذات اميت الكافر.

این **(عقرب‌ها)** که روایت به آن اشاره می‌کند،
حقیقتا در خارج موجود است؛
ولی حقیقت این است که این **(عقرب‌ها)**:

(از حقیقت جان کافر خارج نیستند)

بل كان معه قبل موته لكنه لم يكن يحس به،
قبل كشف الغطاء عن بصره و حسه بالموت.

این (عقرب‌ها)،

قبل از مرگ هم با کافر همراه هستند،

ولی قبل از (پرده‌بردای)

از بینایی و احساس او توسط مرگ،

آن را حس نمی‌کند.

لخدر كان في حسه الباطن،
لغلبة الشهوات و كثرة الشواغل الظاهرة.

و علت این است که:

(حس باطنی او تخدیر شده است)

و ماده‌ی مخدر حس باطنی،

(غلبه‌ی شهوات)

(و کثرت مشغولیت‌های ظاهری) است.

فأحس بلدغه بعد موته،
و كشف غطاء حياته الطبيعية،
بقدر عدد أخلاقه الذميمة و شهواتها لمتاع الدنيا.

به همین دلیل، بعد از مرگ،
(و کنار رفتن پرده‌ی حیات طبیعیش)
(به اندازه‌ی اخلاق ناپسندش)
(و شهواتش نسبت به متاع بی‌ارزش دنیا)
نیش این عقرب‌ها را احساس می‌کند.

و أصل هذا التين حب الدنيا.

اصل و اساس

و ریشه‌ی این (عقربها)

(حُبّ دنیا) است.

و یتشعب عنه رءوس،
بعده ما یتشعب الملکات عن حب الدنيا.

و سرهای فراوانی،
به تعداد (ملکات / صفات ثابتی) که،
از (عقرب حب دنیا) سرچشمه می‌گیرد؛
پدیدار می‌گردد.

من الحسد و الحقد و البغض و النفاق،
و المکر و الخداع و الکبر و الرياء،
و غير ذلك من الأخلاق الذميمة.

این (ملکات / صفات ثابت) عبارتند از:
حسد، کینه، دشمنی، نفاق، مکر،
خدعه، کبر، ریا و سایر صفات ناپسند.

فكما أن لكل خلق
صورة طبيعية في هذا العالم،
كما يشاهد في الحيوانات؛

پس همانطور که:
هر خلقتی در این عالم صورتی طبیعی دارد،
همانطور که در حیوانات مشاهده می‌شود؛

فكذلك لكل ملكة نفسانية
صورة أخروية في عالم الآخرة و دار الحيوان.

هر (ملکه‌ی / صفت ثابت) نفسانی هم
صورتی باطنی و اخروی دارد که:
در عالم آخرت و خانه‌ی حیات
مشاهده می‌گردد.

کلام پایانی

(سخنی از امام صادق علیه السلام)

در فضیلت معرفت الله

در پایان گفتارِ

(عاشورا، عبرتها و میزانشها)

سخن را با کلامی بسیار فوق العاده،

درباره‌ی ارزشمندی (معرفه الله)

از امام صادق (علیه السلام) به پایان می‌بریم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

امام صادق (عليه السلام)

در بیانی بسیار فوق العاده

درباره‌ی ارزشمندی (معرفة الله)

می‌فرمایند:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فِضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ
مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا.

اگر مردم آنچه را
در فضیلت **(معرفه الله)** است، می‌یافتند؛
به آنچه که خداوند
از رونق حیات دنیا و نعمتهای آن،
به دشمنان داده است چشم نمی‌دوختند.

وَ كَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ
مِمَّا يَطَّوُّونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ.

و دنیا در نزد آنها از خاکی که آن را لگد
مال می‌کنند بی ارزش‌تر بود.

وَلَنُحْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلًّا وَعَزًّا وَتَلَذُّوا بِهَا
تَلَذُّ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ.

و مانند کسی که

دائماً در باغهای بهشت به همراه اولیاء الهی

در حال لذت بردن است،

از (معرفة الله) لذت می‌برند.

إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْسُ مِنْ كُلِّ وَخْشَةٍ،
وَصَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَخْدَةٍ، وَنُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ،
وَ قُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ، وَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ.

(معرفه الله) انس در هر وحشتی،

مصاحب در هر تنهایی،

نور در هر ظلمتی، توان در هر ضعفی،

و شفا از هر دردی است.

ثُمَّ قَالَ: وَ قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَوْمٌ
يُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يُنْشَرُونَ بِالْمَنَاشِيرِ،

سپس امام **(عليه السلام)** فرمودند:
قبل از شما قومی بودند که کشته می‌شدند،
آتش زده می‌شدند و با ارّه پاره پاره می‌گشتند.

وَ تَضِيقُ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا،
فَمَا يَرُدُّهُمْ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِمَّا هُمْ فِيهِ.

زمین، با وسعتی که دارد برایشان تنگ شده بود؛
و با این وجود از آنها را از مسیری که بر آن قرار
داشتند باز نمی‌داشت.

مِنْ غَيْرِ تَرَةٍ وَتَرُوا مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ وَ لَا أَدَى،
بَلْ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.

و این همه آزار که به اینها می‌رسانیدند نه از راه
کینه‌ای بود که از این قوم در دل داشته باشند؛
و نه از آن جهت بود که آسیبی از اینان به ایشان
رسیده باشد بلکه از آن راه بود که:
این قوم ایمان به خدای عزیز و ستوده آورده بودند.

فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ دَرَجَاتِهِمْ،
وَاصْبِرُوا عَلَى نَوَائِبِ دَهْرِكُمْ تُدْرِكُوا سَعْيَهُمْ.

سپس آن حضرت فرمودند:
از پروردگارتان درجات عالیه ایشان را درخواست
کنید، و صبر کنید بر سختی‌های زمانه تا آنچه را
ایشان با تلاششان دریافته بودند، دریابید.

پایان جلسه ی یازدهم
(عاشورا، عبرتها و میزانشا)

آه از دمی که از ستم چرخ کجمدار
آتش گرفت خیمه و بر باد شد دیار
بانگ رحیل، غلغله در کاروان فکند
شد بانوان پرده عصمت شترسوار
خور شد فرو به مغرب و تابنده اختران
بستند بار شام قطار از پی قطار
غارتگران کوفه ز شاهنشاه حجاز
نگذاشتند در یتیمی به گنجبار

گردون به درُنثاری بزم خدیو شام
عقدی به رشته بست ز دُرهای شاهوار
گنجینه‌های گوهر یک‌دانه شد نهان
از حلقه‌های سلسله در آهنین حصار
آمد به لرزه عرش ز فریاد اهل بیت
در قتلگه چو قافلۀ غم فکند یار
ناگه فتاده دید جگر گوشۀ رسول
نعشی به خون طپیده به میدان کارزار

زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک
از دل کشید ناله به صد درد سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن
احوال ما بین و سپس خواب ناز کن
ای وارث سریر امامت به پای خیز
بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر
دستی به دستگیری ایشان دراز کن

بس درده است در دلم از دست روزگار
دستی به گردنم کن و گوشم به راز کن
سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا
لب بر گلو رسان و ز جان بی‌نیاز کن
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی‌جهاز کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس
بار دگر روانه به سوی حجاز کن

السَّلَامُ عَلَىٰ وَلِيِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَىٰ خَلِيلِ اللَّهِ وَ نَجِيبِهِ؛
السَّلَامُ عَلَىٰ صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ صَفِيهِ؛
السَّلَامُ عَلَىٰ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ؛
السَّلَامُ عَلَىٰ أُسَيْرِ الْكُرْبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ.